

شهاب رویانیان

نقدی بر تاریخ بیهقی به تصحیح و توضیح یا حقی و سیدی

۱۵۱-۱۲۵

شهاب رویانیان

چکیده: جدیدترین تصحیح و چاپ تاریخ بیهقی، با مقدمه، تصحیح، تعلیقات، توضیحات، و فهرست ها، از دکتر محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی است. این کتاب دوجلدی که جلد اولش متن تاریخ بیهقی و جلد دومش شامل تعلیقات عام و تعلیقات تاریخی و تعلیقات جغرافیایی و فهرست های گوناگون است، با استفاده از ۲۴ نسخه خطی و چاپی تالیف شده و از این نظر، محققانه ترین تصحیح تاریخ بیهقی محسوب می شود و حاوی انبوهی از اطلاعات ادبی و تاریخی است. نویسنده در سطور پیش رومی کوشد برخی سهوها و اشکالات موجود در این تصحیح و تعلیق را بیان دارد.

کلیدواژه: تاریخ بیهقی، نقد کتاب، محمدجعفر یاحقی، مهدی سیدی، تصحیح تاریخ بیهقی.

A Review of

Tarikh-i Bayhaqi Corrected and Explained by Yāhaqqi and Seyyedi

By: Shahāb Royāniān

Abstract: The latest publication of *Tarikh-i Bayhaqi* including introduction, correction, appendices, explanations, and catalogs belongs to Dr. Jaʿfar Yāhaqqi and Mahdi Seyyedi. This two-volume book, the first volume of which contains the text of *Tarikh-i Bayhaqi* and the second one includes the general appendices, historical appendices, and geographical appendices as well as different lists, is compiled based on 24 manuscripts and printed versions. Therefore, this work is considered to be the most erudite correction of *Tarikh-i Bayhaqi*, and contains a large amount of literary and historical information. The author of the present paper tries to point out some of the errors and problems of this work.

Key words: *Tarikh-i Bayhaqi*, book review, Muhammad Jaʿfar Yāhaqqi, Mahdi Seyyedi, correction of *Tarikh-i Bayhaqi*.

نقد تصحیح و توضیحات یاحقی و سیدی لکتاب تاریخ البیهقی

شهاب رویانیان

كانت الطبعة الأخيرة من كتاب تاريخ البیهقی هي الطبعة التي تولی تصحيحها وطبعها الدكتور محمدجعفر یاحقی ومهدی سیدی، وقد أرفق المحققان طبعتهما هذه بمقدمة وتعلیقات وتوضیحات وفهارس، ليقدم كل ذلك في مجلدين.

يتضمن المجلد الأول نص كتاب تاريخ البیهقی، في حين اشتمل المجلد الثاني على تعلیقاتهما العامة وتعلیقات تاریخیة وأخرى جغرافیة مع فهارس مختلفة.

وقد استفاد المحققان في عملهما هذا من ۲۴ نسخة خطیة أو مطبوعة للكتاب، مما يسمح لنا بالقول إنها أدق التصحیحات لتاريخ البیهقی، حيث احتوت على كم هائل من المعلومات الأدبیة والتاریخیة.

أما المقال الحالي فيسعى لتأشير بعض مواضع السهو والإشكالات الموجودة في هذا التصحیح وما تضمنه من تعلیقات.

المفردات الأساسية: تاريخ البیهقی، نقد الكتاب، محمدجعفر یاحقی، مهدی سیدی، تصحیح تاریخ البیهقی.

نقدی بر تاریخ بیهقی به تصحیح و توضیح یاحقی و سیدی

شهاب رویانیان

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین؛ تاریخ بیهقی؛ ۲ جلد، به کوشش محمدجعفر یاحقی و علی سیدی؛ سخن، چ ۴، تهران، ۱۳۹۲.

کتاب ادیبانه و زرنگار تاریخ بیهقی، تألیف ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (۳۸۵-۴۷۰ ق) برقله نثر فارسی قرار دارد و برای کسانی که می‌خواهند سخنشان متقن و همچون الماس تراشیده، خوش نقش و دلربا و به دور از حشوهای رایج باشد الگویی ممتاز است.

این کتاب تاکنون به همت چند تن از دانشوران تصحیح و چاپ شده است که علاقه‌مندان کمابیش آنها را دیده و خوانده‌اند. جدیدترین مورد از این دست که در سال‌های اخیر عرضه شده، تاریخ بیهقی با مقدمه، تصحیح، تعلیقات، توضیحات، فهرست‌ها، از دکتر محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی است. این کتاب دو جلدی که جلد اولش متن تاریخ بیهقی و جلد دومش شامل تعلیقات عام و تعلیقات تاریخی و تعلیقات جغرافیایی و فهرست‌های گوناگون است، با استفاده از ۲۴ نسخه خطی و چاپی تألیف شده و از این نظر، محققانه‌ترین تصحیح تاریخ بیهقی محسوب می‌شود و حاوی انبوهی از اطلاعات ادبی و تاریخی است.

از سال ۱۳۸۸ که این تصحیح از تاریخ بیهقی به همت انتشارات سخن منتشر شد، نقدهایی چند بر آن در مجلات مختلف منتشر شده است که نویسندگان آن نقدها، نظرها و اشکالات مورد نظر خود را بیان کرده‌اند.^۱

در نوشتار پیش رو، بدون آنکه قصد استقصا باشد برخی سهوها و اشکالات موجود در این تصحیح و تعلیق بیان شده، اما نکات مزبور در نقدهای قبلی تکرار نشده است؛ مگر آنکه این تکرار متضمن مطلبی جدید و ناگفته باشد.

در نگارش این مقاله، چاپ چهارم کتاب مذکور که در سال ۱۳۹۲ منتشر شده مد نظر بوده است.

همچنین به کتاب دیبای دیداری از همین مصححان که شامل متن کامل تاریخ بیهقی با تعلیقات مختصرتر و اصلاح برخی اشکالات دوره دو جلدی است و در سال ۱۳۹۰ منتشر شد نیم‌نگاهی شده است.

ج ۱، ص هفتادونه، س ۱ به بعد: «کهن‌ترین جایی که از تاریخ بیهقی و مؤلف آن سخن رفته و همان هم شده است مبنای بقیه شرح حال نویسان، کتاب تاریخ بیهق ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق (تألیف شده به سال ۵۶۳) است... پیش از این تاریخ (حدود ۵۳۸ تا ۵۴۰) نصرالله منشی در کلیله و دمنه (ص ۴۲۰)، در زمره نویسندگان تواریخ متقدم از «خواجه ابوالفضل بیهقی که در آن راه خدمتی پسندیده کرده» یاد نموده، اما نام کتاب او را نیاورده است.»

۱. از جمله نک: توضیح برخی مشکلات در تصحیح جدید تاریخ بیهقی؛ جمیله اخیانی، حمیدرضا سلمانی؛ گزارش میراث، ضمیمه ش ۳، زمستان ۱۳۹۱، ص ۱۶-۲۳؛ سخت جگرآور، سخت جگر، توضیحی کوتاه در ضبط نادرست عبارتی از تاریخ بیهقی؛ هادی اکبرزاده؛ گزارش میراث، دوره دوم، سال پنجم، ش ۴۹، بهمن و اسفند ۱۳۹۰، ص ۴۱-۴۲؛ نقد و بررسی تصحیح جدید تاریخ بیهقی؛ فرامرز آدینه کلات، سلمان ساکت؛ جستارهای ادبی، ش ۱۷۲، بهار ۱۳۹۰، ص ۱۴۹-۱۷۷؛ نگاهی به تعلیقات دکتر یاحقی و سیدی بر تاریخ بیهقی؛ غلامرضا سالمیان، سهیل یاری؛ کتاب ماه ادبیات، ش ۵۵ (پیاپی ۱۶۹)، آبان ۱۳۹۰، ص ۶۳-۶۷؛ ملاحظاتی درباره تصحیح جدید تاریخ بیهقی؛ محمد دهقانی؛ نگاه نو، ش ۹۵، پاییز ۱۳۹۱، ص ۸۴-۸۸.

کتابی است از ده مجلد فزون
در او فتح و کردار آن ذوفنون
ابوالفضل بیهقی نامدار
که چون او نیاید به صد روزگار
یکی دفتر او نیز کردست راست
همه کار و کردار آن پادشاست^۷

ج ۱، ص صد و سی، س آخر: «تاریخ» به صورت «تارخ» چاپ شده است.

ج ۱، ص صد و سی و پنج، س ۳، ج ۲، ص ۱۲۰۳، س ۹، ج ۲ ص ۱۲۴۱، س ۴: «سؤال» به صورت «سؤال» آمده است.

ج ۱، ص صد و چهل و هشت، س ۱۰: «فردیناند و وستنفلد» آمده، در حالی که صحیح «فردیناند و وستنفلد» (Ferdinand Wüstenfeld) است.

ج ۱، ص ۱۱۵، س ۹: «زَبر» به صورت «زَبر» چاپ شده است.

ج ۱، ص ۱۲۴، س ۷: «مُحَدِّث» به صورت «مُحَدِّث» حرکت گذاری شده است.

ج ۱، ص ۱۸۷، س ۸: مه‌راس به فتح «م» حرکت گذاری شده در حالی که در توضیح همین بخش در ج ۲، ص ۹۷۹ آمده است: «مه‌راس به کسر میم...».

ضبط معجم البلدان به کسر «م» است.^۸

ج ۱، ص ۴۳۲-۴۹۰: در بالای صفحات زوج، «سال ۴۲۵» نوشته شده که «سال ۴۲۶» صحیح است.

ج ۲، ص ۸۳۱، توضیح ص ۱۲، س ۹: «گویا سپید در آن زمان رسم عزا بوده است».

با توجه به برخی متون دیگر، تردیدی نمی ماند که در گذشته دست کم در بعضی از مناطق، لباس سفید نشانه عزا بوده است: «سلطان، اطلس سپید به رسم عزا در پوشید و سه روز آئین تأسف و تلَهف به رعایت رسانیدند روز چهارم لباس را به کاس^۹ مبدل کرد».^{۱۰}

برخی دیگر نیز همین نظر نادقیق را نوشته اند که قدیمی ترین ذکر از تاریخ بیهقی، در کتاب تاریخ بیهقی، تألیف ابن فندُق آمده است.^{۱۱} اما چنین نیست؛ زیرا ۴۳ سال قبل از تاریخ بیهقی و ۱۸-۲۰ سال پیش از کیله و دمنه، ذکر تاریخ بیهقی در کتاب مجمل التواریخ و القصص (تألیف ۵۲۰ق)^{۱۲} آمده است: «پس اخبار و سیر و فتحها [ی] سلطان محمود و غزاها اندر هندوستان و ملتان، و آوردن منات، و همچنین بنواحی ترکستان، و هنر نواحی بسیار بودست، و در آن معنی کتابها مفرد ساخته اند، چون یمینی [و] بیهقی و دیگر مصنفات که در آن دولت ساخته اند».^{۱۳}

ملک الشعرا بهار، مصحح کتاب، با اشاره به ذکر نام تاریخ بیهقی در مجمل التواریخ و القصص می نویسد: «بی شک همان تاریخ معروف ابوالفضل بیهقی است».^{۱۴}

ج ۱، ص هفتاد و نه تا هشتاد و شش: به کتاب هایی قدیمی که در آنها نام ابوالفضل بیهقی و تاریخ بیهقی ذکر گردیده اشاره شده، ولی در چند منبع قدیمی دیگر نیز از تاریخ بیهقی نام برده شده است که شایسته بود در اینجا ذکر می شد از جمله:

زبدة التواریخ، تألیف صدرالدین حسینی در ربع اول قرن هفتم هجری: «پس از چندی رأی سبکتکینیان و سلجوقیان بر این قرار گرفت که هر یک به ملک خویش پادشاه بی انباز باشند و قصد آن دیگری ننمایند، و شیخ ابوالفضل بیهقی صلح نامه بنوشت».^{۱۵}
همایون نامه یا تاریخ منظوم زجاجی، تألیف در قرن هفتم هجری:

چو خواهی اثرهای آن شهریار
یمینی عتبی بخوان چند بار
ابونصر مشکانی پره‌نر
که پر علم و دانش بد و نامور
ز کردار او دفتری ساختست
چو آب زر، آن را برداختست

۲. برای نمونه نک: تاریخ بیهقی، «کتابی از میان رفته یا آرزویی شکل نگرفته (نظریه ای درباره حجم و محتوای تاریخ بیهقی)»؛ محمدرضا حاج بابایی: متن پژوهی ادبی، سال ۱۹، ش ۶۳، بهار ۱۳۹۴، ص ۳۵.

۳. محمد قزوینی و سعید نفیسی تصریح کرده اند که این کتاب در سال ۵۲۰ق تألیف شده است. نک: نواده مُهَلَّب، بی تا، مقدمه: ۳۴؛ نفیسی، ۱۳۴۲: ۵۵۸/۱.

۴. نواده مُهَلَّب، بی تا: ۴۰۵.

۵. همان، مقدمه، ص ۵.

۶. صدرالدین حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی حسینی، زبدة التواریخ (اخبار امرا و پادشاهان سلجوقی)، ص ۶۵.

۷. زجاجی، حکیم، همایون نامه (تاریخ منظوم زجاجی)، ج ۲، ص ۱۰۶۷.
۸. یاقوت حموی، شهاب الدین ابوعبدالله، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۳۲.
۹. کاس: رنگ تیره و کیود (دهخدا، لغت نامه، ذیل کاس).
۱۰. ابن بی بی، حسین بن محمد بن علی جعفری زغدی، اخبار سلاجقه روم، به انضمام

از عبارات فعلی ذکر کرده که بخش غیر فعلی آن، به جای اسم، صفت است. وی چند صفحه بعدتر، موضوع حذف حرف اضافه از برخی عبارات فعلی را هم که در متون ادبی نمونه‌های فراوان دارد مطرح می‌کند.^{۱۳} در نتیجه می‌توان گفت که عبارت «هیچ باقی نکند» در تاریخ بیهقی در اصل همان «هیچ در باقی نکند» است که در آن حرف اضافه «در» حذف شده و در کل به معنای «هیچ فروگذار نکند» است.

ج ۲، ص ۸۴۴، توضیح ص ۲۹، س ۱۲: سَفَط.

در برخی از منابع، سَفَط را به طور قطع، عربی سَبَد دانسته‌اند که مؤید گمان فیاض است.^{۱۴}

ج ۲، ص ۸۵۱، توضیح ص ۳۸، س ۱۳: شکر: «در گذشته شکر از نیشکر به دست می‌آمد».

اکنون هم در حدود ۶۰ درصد شکر دنیا از نیشکر و ۴۰ درصد از چغندر قند به دست می‌آید.^{۱۵} بنابراین استحصال شکر از نیشکر اختصاص به گذشته ندارد.

این نکته هم گفتنی است که شکر و قند، هر دو از نظر شیمیایی، قند ساکارز (sucrose) و یکسان هستند و اندک تفاوتی که در مزه‌شان وجود دارد، به دلیل متفاوت بودن فرایند تولید آنها و خالص تر بودن قند است.^{۱۶}

ج ۲، ص ۸۶۹، توضیح ص ۵۶، س ۲۰: «جمله قدری مبهم است. ما عبارت را این طور معنی می‌کنیم: سلطان می‌گوید: پرداختن این مقدار برای بونصر زیاد نیست و نمی‌تواند او را باز ایستاند. اگر هم می‌بود، کفایت و لیاقت او برای ما بیش از این مال اهمیت دارد».

اما عبارت بیهقی ابهام ندارد و فقط باید توجه کرد که ضمیر/ صفت اشاره «این» به کدام کلمه مربوط است. گذاشتن یک کسره در زیر حرف «ر» از کلمه «زر» که در برخی از نسخه‌ها پس از «این» آمده است ابهام را رفع می‌کند: «بونصر را این [زرا] بسیار نیست، و

و مجموع عبارت نیز اغلب معنی مجازی دارد؛ مانند از پای درآمدن (از پای+درآمدن) که یکی از آنها (از) حرف اضافه است و از مجموع آنها، نه معنی «پای» منظور است، نه معنی «آمدن» یا «درآمدن»، بلکه مجموع این چهار کلمه یک معنی مجازی دارد که معادل «افتادن» است. (انوری، حسن، احمدی گیوی، حسن، دستور زبان فارسی ۲، ج ۲، ص ۳۱) البته برخی از دستور نویسندگان، نام «عبارت فعلی» را مناسب نمی‌دانند و عنوان «گروه فعلی» را پیشنهاد کرده‌اند. (نک: فرشیدورد، خسرو، دستور مفصل امروز، ص ۵۰)

۱۳. احمدی گیوی، حسن، دستور تاریخی فعل، ج ۲، ص ۱۱۲۴، ۱۱۴۰.

۱۴. حسن دوست، محمد، فرهنگ ریشه‌شناسختی زبان فارسی، ج ۳، ص ۱۶۵۷؛ انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۵، ص ۴۱۹۶.

۱۵. مصاحب، غلامحسین و همکاران، دایرةالمعارف فارسی، ج ۲، ص ۲۰۸۵.

۱۶. همان.

ج ۲، ص ۸۳۴-۸۳۵، توضیح ص ۱۷، س ۱۱: در تکمیل توضیح مربوط به لَسن به معنای فصیح و ذکر شاهد از آن، گفتنی است که در لغت‌نامه دهخدا (چاپ ۱۳۲۵) و در شرح حال ابن سَمّاک آمده است: «او مردی فصیح و لسن بوده و کلمات قصار در امثال و مواظ داشته است».

ج ۲، ص ۸۳۵، سطر ۱۲: بعد از فیاض باید به جای علامت گیومه، پرانتز بیاید.

ج ۲، ص ۸۳۶، توضیح ص ۱۸، س ۱۵: «عسی الله ان یأتی بالفتح».

عبارت مندرج در آیه ۵۲ سوره مائده به صورت «فعسی الله ان یأتی بالفتح»، یعنی با حرف «ف» در ابتدای آن است. نمی‌توان در هنگام نقل بخشی از آیه، حروف متصل نظیر «ف» را حذف کرد.

ج ۲، ص ۸۳۷، سطر ۱: تاریخ بیهقی، ج ۲/۸۵۹۰۶۰.

شماره صفحه غلط است و گویا مقصود صفحات ۸۵۹ و ۸۶۰ بوده است.

ج ۲، ص ۸۴۳، توضیح ص ۲۷، س ۱۵. باقی نکند: «باقی کردن به این معنی در فرهنگ‌ها یافته نشد. در ذیل فرهنگ‌های فارسی (ص ۴۴) با شاهی از مقامات ژنده پیل به معنی «ناسزا گفتن» آمده است، اما در این مورد بیهقی به همان معنی باقی در «حاصل و باقی» (ص ۱۱۶ س ۱۹) نزدیک می‌نماید. اگر شاهد دیگری برای این تعبیر پیدا نشد، می‌توان حدس زد که در اصل «در باقی کردن» (به معنی فروگذار کردن و تعویق انداختن) بوده که به تدریج یا به سهو «در» از جلوان افتاده است».

با توجه به مفهوم کلام، تردیدی نیست که مقصود عبارت تاریخی بیهقی از «باقی نکند»، همان «فروگذار نکند / خودداری نکند» است. بنابراین اصل آن، «در باقی کردن» به معنای «فراموش کردن، کنار نهادن، از یاد بردن، توجه نکردن، ترک کردن، فرو گذاشتن» است که در لغت‌نامه دهخدا هم ذکر شده است.^{۱۱}

مرحوم دکتر حسن احمدی گیوی در کتاب دستور تاریخی فعل، «در باقی کردن» را عبارت فعلی،^{۱۲} آن هم از مصادیق آن دسته

مختصر سلجوق‌نامه ابن بی‌بی، ص ۸۸.

۱۱. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ذیل باقی، ترکیبات «در باقی کردن» و «در باقی نهادن».

۱۲. عبارت فعلی به دسته‌ای از کلمات اطلاق می‌شود که از مجموع آنها معنی فعل واحدی حاصل می‌شود و اغلب معادل با مفهوم یک فعل ساده یا یک فعل مرکب است. عبارات فعلی بیش از دو کلمه هستند که نخستین کلمه ترکیب، حرف اضافه است

از کجا ایستد؟ و اگر هستی، کفایت او ما را به از این مال». یعنی: بونصر این مقدار زر که می‌گویید ندارد و از کجا چنین مالی به دست آورده است تا از او بگیریم؟ و اگر هم داشت، کفایتش بهتر از مالی است که می‌توان از او گرفت.

مصححان در کتاب دیبای دیداری، با قدری استدراک، هر دو فرض را مطرح کرده‌اند،^{۱۷} ولی فرض و معنی اول صحیح نمی‌نماید و طرح آن وجهی ندارد.

ج ۲، ص ۸۷۱، توضیح ص ۵۹، س ۴: آیه ۴۳ سوره روم صحیح است، نه آیه ۴ سوره روم.

ج ۲، ص ۸۸۰، توضیح ص ۶۸، س ۵: «عبارت گوشه چشمی دارد به آیه ۸۸ سوره مؤمنون (۲۳) که: قل من بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون».

صورت درست آیه ۸۸ سوره مؤمنون چنین است: «قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَلَا يَجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ». گویا در عبارت توضیحی کتاب، این آیه با آیه ۸۳ سوره یونس اشتباه و آمیخته شده است: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».

ج ۲، ص ۸۸۰، توضیح ص ۶۸، س ۹: ... گردد: «عبارت قدری مغشوش است».

به نظر می‌رسد معنای عبارت «اهل جمله آن ولایت گردن برافراشته تا نام ما بر آن نشیند و به ضبط ما آراسته گردد» روشن است و مغشوش نیست. گویا مصححان، «گردن افراشتن» را که اغلب به معنای سرکشی و تکبر است در اینجا نیز به همین معنی گرفته‌اند. در حالی که چنین نیست و «گردن افراختن (افراشتن، برافراشتن)» به معنای «سرفرازی کردن، افتخار کردن» هم آمده است.^{۱۸}

بنابراین معنای عبارت چنین می‌شود: اهالی تمام آن ولایت، افتخار می‌کردند (یا: امید داشتند، توقع داشتند، منتظر بودند) که نام حکومت ما بر آنان باشد و سرزمینشان به دست ما بیفتد.

«گردن افراشتن» به این معنی، یادآور «تَطَاوُلُ» قریش در صبح آن روزی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرچم نبرد خیبر را به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) سپرد:

فاخبر بذكر رسول الله، [فقال: اما والله لأعطينها غدا رجلا يحب الله ورسوله، ويحب الله ورسوله، يأخذها عنوه]- قال: وليس ثم علي (ع)- فتناولت لها قریش، ورجا كل واحد منهم ان يكون صاحب ذلك، فاصبح فاجاء علي (ع) علي بعير له، حتى اناخ قريبا من خباء رسول الله (ص) و هو ارمده، وقد عصب عينيه بشقه برد قطري، فقال رسول الله ص: ما لك؟ قال: رمدت بعد، فقال رسول الله (ص): ادن مني، فدنا فتفل في عينيه، فما وجعهما حتى مضى لسبيله ثم اعطاه الراية، فنهض بها معه و عليه حله ارجوان حمراء قد اخرج خملها فاتي مدینه خيبر.^{۱۹}

در اینجا مقصود از تطاول (گردن کشیدن) آن است که عده‌ای با کشیدن گردن و بیشتر نشان دادن خود قصد داشتند توجه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خود جلب کنند تا پرچم فرماندهی را به آنان دهد و هر کدام امید داشت که خودش صاحب پرچم شود.

ج ۲، ص ۸۸۸، توضیح ص ۸۲، س ۵: گیومه باز آمده، اما گیومه بسته نیامده است.

۱۷. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، دیبای دیداری (متن کامل تاریخ بیهقی)، ص ۱۰۶.

۱۸. انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۶، ص ۶۱۲.

۱۹. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک (تاریخ الطبری)، ج ۳، ص ۱۲-۱۳.

ج ۲، ص ۸۸۹: شایسته است در اینجا درباره این عبارت تاریخ بیهقی که در ج ۱، ص ۸۵، س ۴-۵ آمده است توضیحی اضافه شود: «هر چند این فصل از تاریخ مسبق است بر آنچه بگذشت در ذکر، لکن در رتبه سابق است».

نکته موجود در این عبارت، استعمال هم‌زمان «هر چند» و «لکن» است که استادان ویراستاری آن را صحیح نمی‌دانند. از جمله مرحوم ابوالحسن نجفی نوشته است:

اگرچه یا مرادف‌های آن، مانند گرچه، هر چند (که)، باینکه، بآنکه، گواینکه، هرگاه در عبارتی به کار رود، در جمله مکمل آن (که در واقع جمله پایه است نه پیرو) استعمال ولی یا مرادف‌های آن، مانند اما، باین همه، مع‌هذا، مع‌ذلک، لکن، لیکن، ولیکن و جز اینها، خلاف منطق است و حتی، به عقیده بعضی از فضلا، خطای فاحش است... به بیان دیگر، در یک عبارت یا باید «اگرچه» به کار رود یا «ولی»، و جمع هر دو غیرمنطقی است... در متون ادبیات فارسی، غالباً همین قاعده مراعات شده است... با این همه در آثار ادبی فارسی عبارات متعددی نیز می‌توان یافت که در آنها این قاعده مراعات نشده است.^{۲۰}

این توصیه در برخی دیگر از منابع ویراستاری^{۲۱} نیز آمده است.

بدون اینکه قصد رد چنین توصیه‌ی درستی باشد، از باب رعایت دقت علمی شایسته است این نحو کاربرد که در تاریخ بیهقی آمده است، به صورت نکته‌ای توضیحی در بخش تعلیقات بیاید.

ج ۲، ص ۸۹۲، توضیح ص ۸۸، س ۲۲: عبارت «ولو کره المشرکون»، علاوه بر آیه ۳۳ سوره توبه، در آیه ۹ سوره صف نیز آمده است.

ج ۲، ص ۸۹۲، توضیح ص ۸۹، س ۷ و همچنین: ص ۸۹۲ و ۸۹۳، توضیح ص ۸۹، س ۸: مهربه معنای خورشید است و نمی‌توان «دو مهر» (دو خورشید: سلطان محمود و سلطان مسعود) را به خورشید و ماه تشبیه کرد و بیهقی هر کدام را جداگانه مانند آفتاب دانسته است.

ج ۲، ص ۸۹۳، توضیح ص ۹۰، س ۱۱: «لوح محفوظ، در نظر جمهور اهل شرع، جسمی است بالای آسمان هفتم که آنچه بوده و هست و تا قیامت خواهد بود، بر آن نوشته شده است. اولین چیزی که خدا آفرید قلم بود. پس از آن لوح محفوظ آفریده شد تا هر چه تا قیامت بودنی است بر آن نوشته شود».

درباره لوح محفوظ و همچنین نخستین مخلوق خداوند، آرای گوناگونی وجود دارد و نمی‌توان یک نظر را به تمام مذاهب اسلامی و حتی به یک مذهب نسبت داد. برای مثال علامه طباطبایی در تفسیر آیه «فی لُوحٍ مَحْفُوظٍ» (بُروج، ۲۲) می‌گوید:

روایات در صفت لوح بسیار زیاد و مختلف است که درباره همه آنها باید دانست که جنبه تمثیل دارد، یعنی امور معنوی را با لسان مادی مجسم ساخته‌اند.^{۲۲}

ج ۲، ص ۸۹۵، توضیح ص ۹۳، س ۵: احتمال دارد شعر مذکور تحت تأثیر این سخن منقول از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سروده شده باشد: «مِنْ أَشَدِّ عُيُوبِ الْمَرْءِ أَنْ تَحْفَى عَلَيْهِ عُيُوبُهُ».^{۲۳}

۲۰. نجفی، ابوالحسن، غلط‌نویسیم (فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی)، ص ۳۵-۳۶.

۲۱. از جمله: سمعی (گیلانی)، احمد، نگارش و ویرایش، ص ۱۵۴؛ انوری، حسن، عالی عباس‌آباد، یوسف، فرهنگ درست‌نویسی سخن، ص ۳۱-۳۲.

۲۲. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۴۲۶.

۲۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۳۵.

ج ۲، ص ۸۹۹، توضیح ص ۹۸، س ۱۹: «مُنْقَرَس...».

طبقی و دیگر چیزها آورده می آید.

تلفظ این کلمه در لغت نامه دهخدا و فرهنگ بزرگ سخن به صورت «مُنْقَرَس» آمده است.

اصلی ترین اشکال در پذیرش قرائت «طبق» این است که استفاده از طبق برای جابه جایی کالا در مسافت های طولانی بعید به نظر می رسد.

این واژه را که اصالت عربی ندارد، ولی به شکل لغات عربی ساخته شده است، گویا نخستین بار محمد بن زکریای رازی در آثار خود از جمله الحاوی و مقالة فی نفرس به کار برد. دکتر یوسف زیدان، مصحح مقالة فی نفرس، در یکی از پاورقی های ابتدایی خود به این عربی سازی رازی اشاره می کند و می نویسد: أن الرازی راح یطبق قواعد الاشتقاق العربی علی کلمة النقرس الی هی غم عربیة! فصار یستخدم تعبیرات مثل: ینقرس، المنقرس، المنقرسون... إلخ.^{۲۴}

ج ۲، ص ۹۲۱، سه سطر مانده به آخر: قبل از «ظفر» باید پراتنزاب بیاید حال آنکه گیومه باز آمده است.

ج ۲، ص ۹۲۳، توضیح ص ۱۲۸، س ۱۷:

سخن مذکور با یک کلمه تفاوت به معاویه هم نسبت داده شده است: «ومن کلام معاویة: نحن الزمان، من رفعناه ارتفع، ومن وضعناه اتضع».^{۲۸}

ج ۲، ص ۹۰۲، توضیح ص ۱۰۶، س ۲۱: «اظهار نظری» به صورت «اظهار نظری» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۹۲۵، توضیح ص ۱۳۱، س ۱۳: «شعار و پرچم عباسیان... سیاه بود که از این زمان به بعد، ظاهراً برای پسند ایرانیان که سرو و رنگ سبزا دوست می داشتند، رنگ سبزا شعار خود قرار دادند».

ج ۲، ص ۹۱۱، توضیح ص ۱۱۵، س ۱۶: انتهای حکومت بهرام گور، سال ۴۲۸ م ذکر شده که ۴۳۸ م صحیح است.^{۲۵}

روشن است که اقدام مأمون برای خوشامد علویان بود نه ایرانیان و الا در چند سالی که پیش از ولایتعهدی امام رضا (علیه السلام)، خلیفه شرق سرزمین های اسلامی بود، برای رعایت پسند ایرانیان رنگ سبزا رواج می داد تا در جنگ قدرت با برادرش، بیش از پیش یاری اش کنند. البته اینکه رنگ سبزه طور عام رنگ محبوب ایرانیان بوده نیز محتاج تأیید است.

ج ۲، ص ۹۲۰، توضیح ص ۱۲۴، س ۹: «طبقها».

چون «طبقها» بعد از نام دو گیاه (سپرغم و ترنج) آمده است، این احتمال هم جای بررسی دارد که مراد از «طبق» نوعی گیاه باشد.

قرآن کریم در آیه ۳۱ سوره کهف، لباس بهشتیان را سبز توصیف می کند:

ابن بیطار در کتاب الجامع لمفردات الادویه و الاغذیه از گیاهی مردابی به نام «طبقی» نام برده و نوشته است:

أولئک لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ یَحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ یَلْبَسُونَ ثیاباً خُضراً مِنْ سُندُسٍ وَ اِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنینَ فِيهَا عَلَی الْأُرَائِكِ نَعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسَنَتٌ مُرْتَفَقاً.

هونبات له ورق شبیه بوق السعد وله ساق أملس و علی طرف الساق زهرابی متکاتف شبیه بالشعر فی شکله یسمیه بعض الناس أشلی إذا خلط بشحم خنزیر مغسول عتیق أبرأ حرق النار و ینبت فی آجام و میاه قائمه.^{۲۶}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز گاه جامه سبز بر تن می کرد.^{۲۹}

گویا مقصود از این توصیفات، گیاه لوتی با نام علمی Typha Latifolia است که مصارف دارویی هم دارد و در زمین های مرطوب و آبدار گیلان و مازندران و گلستان و برخی مناطق دیگر ایران می روید.^{۲۷} گل های استوانه ای آن مانند پنبه فشرده و برای آتش بازی مناسب است. در صورت درستی این فرض، ممکن است اصل عبارت چنین بوده باشد: آنجا تخم سپرغم ها و ترنج و

بدین ترتیب از همان صدر اسلام، این رنگ برای مؤمنان (علویان) و کسانی که می خواستند خود را مؤمن نشان دهند (بنی امیه) خوشایند بود.

ج ۲، ص ۹۲۸، سطر ۴: «مردمان» به صورت «مرمان» چاپ شده است.

۲۴. رازی، ابوبکر محمد بن زکریا، مقالة فی نفرس، ص ۹.

25. Encyclopaedia Iranica, Bahrām V.

۲۶. ابن بیطار، عبدالله بن احمد، الجامع لمفردات الادویه و الاغذیه، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲۷. نک: مظفریان، ولی الله، شناخت گیاهان دارویی و معطر ایران، ص ۱۱۳۸-۱۱۳۹.

۲۸. نویری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب، نهاية الارب فی فنون الادب، ج ۶، ص ۷.

۲۹. نک: ابن سعد، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۲۸-۴۲۹.

- ج ۲، ص ۹۳۲، توضیح ص ۱۴۲، س ۱۳: «بگاز کنم».
- گاز در اینجا یعنی: «ابزاری مانند قیچی، انبردست یا کلبتین که به تناسب در کارهای گوناگون مانند بریدن ورقه‌های فلزی به‌ویژه طلا و نقره، کشیدن دندان و میخ و مانند آنها به کار می‌رفته است».^{۳۰}
- در مورد «بگاز کردن» که معنای «عرصه را برکسی تنگ کردن» برایش آمده، گفتنی است که این معنا صحیح است و با شواهد شعری فراوانی که درباره بریدن سرشمع با گاز و یا بریدن و گرفتن طلا و اجسام دیگر با گاز وجود دارد سازگار است.
- از جمله در دیوان شمس آمده است:
- ای زرگر حقایق ای شمس حق تبریز
گاهم چوزر بریده گاهم چو گاز کرده^{۳۱}
- و در جای دیگر:
- تو به خود چه سازی؟ که اسیر گازی
توز خود چه گویی؟ چوز گه صدایی^{۳۲}
- قائنی نیز در بیتی، گرفتار شدن آهن در گاز (انبر) را چنین بیان می‌کند:
- قضا به قبضه حکمش چوناخن اندر مشت
قَدَر به چنگل قهرش چو آهن اندر گاز^{۳۳}
- اما مصححان در انتهای توضیح خود آورده‌اند:
- هم اکنون «گاز پیچیدن» در افغانستان به معنی «زخم کسی را با دستمال پیچیدن» و به اصطلاح باندپیچی کردن به کار می‌رود.
- این قسمت از توضیح، زائد است؛ زیرا ربطی، حتی غیرمستقیم به متن ندارد. آن «گاز پیچیدن» که در افغانستان و گاه در ایران گفته می‌شود، از واژه فرانسوی gaze گرفته شده و به این معناست:
- قطعه‌ای پارچه ظریف، توری مانند و پاکیزه که معمولاً قبل از مصرف ضد عفونی می‌شود و برای پاک کردن زخم‌ها یا مرهم گذاشتن روی آنها به کار می‌رود.^{۳۴}
- لغت‌نامه دهخدا به صورت قطعی و فرهنگ آکسفورد به صورت
۳۰. انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۶، ص ۶۰۶۲.
۳۱. مولوی، جلال‌الدین محمد، کلیات شمس تبریزی، ص ۸۹۰.
۳۲. همان، ص ۱۱۵۳.
۳۳. قائنی، حبیب‌الله شیرازی، دیوان حکیم قائنی شیرازی، ص ۴۴۴.
۳۴. انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۶، ص ۶۰۶۴.
- احتمال، ریشه این واژه را شهر غزه در فلسطین دانسته‌اند.^{۳۵}
- ج ۲، ص ۹۳۶، توضیح ص ۱۴۵، س ۱۹: پس از «فرود»، گیومه بسته نیامده است.
- ج ۲، ص ۹۴۲، توضیح، ص ۱۵۲، س ۲: «توجیهاتی» به صورت «توجیهاتی» آمده است.
- ج ۲، ص ۹۴۵، توضیح ص ۱۵۷، س ۴: «زیره به کرمان و خرما به خَبیص و حجر بردن».
- «هَجَر» صحیح است نه حجر. هَجَر نام شهرکی یا منطقه‌ای در جنوب خلیج فارس و منطقه بحرین^{۳۶} بود.^{۳۷}
- امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه ۲۸ نهج البلاغه که از فاخرترین بخش‌های این کتاب شریف است خطاب به معاویه می‌فرماید:
- فَكُنْتُ فِي ذَلِكَ كَتَاغِلِ التَّمْرِ إِلَى هَجَرَ.
- یعنی: در این یادآوری چونان کسی هستی که خرما به هجر رساند.^{۳۸}
- مرحوم استاد سید جعفر شهیدی در تعلیقه بر این کلام حضرت می‌نویسد:
- هَجَر نام چند جاست و در این مثل مقصود هجر بحرین است و نظیر این تعبیر در «زیره به کرمان بردن»^{۳۹} بود.
- سنایی غزنوی در قصیده‌ای گفته است:
- شعر ما پیشت چنان باشد که از بهر تجار
با یکی خرما کسی هجرت کند سوی هجر^{۴۰}
- دقیقی نیز در مدح رودکی چنین گفته است:
- کرا رودکی گفته باشد مدیح
امام فنون سخن در به در^{۴۱}
۳۵. نک: دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ذیل گاز، Oxford Advanced Learner's Dictionary، gauze.
۳۶. بحرین در قدیم به تمام سواحل جنوب خلیج فارس، از بصره تا عمان گفته می‌شد. (نک: یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۴۶-۳۴۷)
۳۷. نک: یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله، معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۹۳.
۳۸. رضی، محمدبن حسین، نهج البلاغه، ترجمه: سید جعفر شهیدی، ص ۲۹۱.
۳۹. همان، ص ۵۱۹.
۴۰. سنایی غزنوی، حکیم ابوالمجدد مجدود بن آدم، دیوان حکیم ابوالمجدد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، ص ۲۷۹.
۴۱. در به در: فصل به فصل، نکته به نکته، بخش به بخش، جزء به جزء، به جزئیات. (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل در به در: انوری، حسن، ذیل فرهنگ بزرگ سخن، ص ۲۶۲)

دقیقی مدیح آورد نزد او

چو خرما بود برده سوی هجر^{۴۲}

اکنون به هجر، احساء گفته می شود.^{۴۳}

ج ۲، ص ۹۴۶، توضیح ص ۱۵۸، س ۱۰: «کاردستی بخواستم».

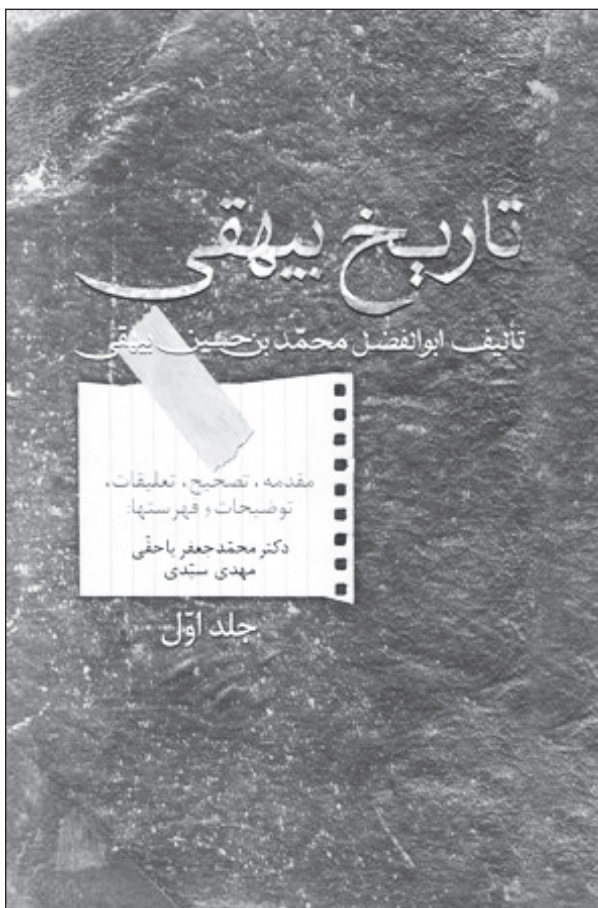
عدول از املائی نسخه خطی و تبدیل «خاستم» به «خواستم» با این استدلال که در نسخه های خطی اشتباهی رایج رخ داده است، موجه به نظر نمی رسد؛ زیرا «خاستن» به معنای «ظاهر شدن، پدید آمدن» نیز آمده است^{۴۴} و بنابراین «کاردستی بخواستم» یعنی: بهانه ای پدید آوردم یا به زبان امروزی: بهانه ای جور کردم.

ج ۲، ص ۹۴۶، س ۱۱: «اعیان» به صورت «اغیان» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۹۵۳، س ۳: «کزو» به صورت «کزو» آمده است.

ج ۲، ص ۹۵۸، س ۱۴: به جای «۱۷۱ س ۱۵» باید «۱۷۱ س ۱۶» بیاید. در همین جا عبارت «دیراندیشید» هم مربوط به سطر ۱۷ است.

ج ۲، ص ۹۶۰-۹۶۱، توضیح ص ۱۷۳، س ۱۲: «در آثار ادبی از جمله بیهقی «ساعت» به معنی اندک زمان و زمان کوتاه است، هرچند در عرف منجمان زمان بیهقی و پیش از او، ساعت به عنوان یک بخش



از ۲۴ بخش شبانه روز شناخته بوده است».

این توضیح در برخی از موارد درست است، ولی به طور کلی حتی درباره خود تاریخ بیهقی همیشه مصداق ندارد و نمی توان ساعت را همواره به معنای زمان اندک دانست. از جمله:

«روز نخست که خوارزمشاه مرا کدخدایی داد، رسم چنان نهاد که هر روز من تنها پیش او شدمی و بنشستمی و یک دو ساعت بیوادمی».^{۴۵}

«بونصر گفت این بنده را این سعادت بسنده است که در خشنودی خداوند گذشته شد. و به دیوان آمد و یک دو ساعت اندیشه مند بود و در مرثیه او قطعه یی گفت».^{۴۶}

«استادم این مشافهات و پیغامها به خط خویش نبشت و بوالعلاء آن را نزدیک امیر برد و پس به یک دو ساعت جواب آورد که: نیک آمد».^{۴۷}

کاربرد عدد «دو» در موارد مذکور تردیدی باقی نمی گذارد که در این عبارات، مقصود از «ساعت»، مدت

۴۲. دقیقی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد، دیوان ابومنصور محمد بن احمد دقیقی طوسی، ص ۱۰۲. همچنین به توضیح این بیت در ص ۲۴۹ همین منبع رجوع شود.

۴۳. مصاحب، غلامحسین و همکاران، دایرةالمعارف فارسی، ج ۳، ص ۳۲۵۳.

۴۴. نک: دهخدا، لغت نامه، ذیل خاستن.

۴۵. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۱۹.

۴۶. همان، ۳۴۹.

۴۷. همان، ۵۰۸.

مشخص زمانی، یعنی «یک دوازدهم روز» یا «یک بیست و چهارم شبانه روز» است که بسته به فصل، کمتر یا بیشتر از ۶۰ دقیقه در زمان بندی فعلی می شود.

البته در موارد فراوانی «ساعت»، به ویژه در لسان قرآن و روایات، به معنای مقدار زمانی است که بتوان در آن یک کار عرفی را انجام داد. این زمان ممکن است چند لحظه و یا چند دقیقه و یا چند ساعت باشد. برای مثال در آیه شریفه «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ فُلُوبُ قُرَيْبٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَبَّ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رُؤُفٌ رَحِيمٌ»^{۴۸} (توبه: ۱۱۷) ساعت به معنای «زمان» و «هنگام» است و نه مدتی برابر با ۶۰ دقیقه.^{۴۹}

ج ۲، ص ۹۶۱، توضیح ص ۱۷۳، س ۱۳: اگر بر اساس ضبط اختیار شده مصححان، «خیری» [khiri / kheyri] درست باشد نه «جبری» و خیری منسوب به گل خیری باشد، مقصود از آن همان «شب بوی خیری، خیری، شب بوی زعفرانی» با نام علمی *Cheiranthus cheiri* L یا *Erysimum cheiri* است.^{۵۰}

سَرده یا جنس خیری (*Cheiranthus* L.) در حدود ۱۰ گونه پایا و کمابیش شبه بوته ای دارد که بومی جزایر قناری تا هیمالیاست.^{۵۱} گونه *Cheiranthus cheiri* L که به طور خاص، خیری نامیده می شود بومی ایران نیست، ولی به صورت کاشته شده در نواحی معتدل و معتدل سرد در استان های تهران و اصفهان و فارس و دیگر مناطق کشور دیده می شود،^{۵۲} اما این گیاه به صورت بومی در شرق افغانستان می روید.^{۵۳} و می توان حدس زد برای ساکنان غزنین، پایتخت غزنویان که در شرق افغانستان قرار دارد شناخته شده بود.

گونه های مختلف خیری، رنگ های متنوعی دارند،^{۵۴} ولی شب بوی خیری، به رنگ زرد یا نارنجی تا قهوه ای مایل به قرمز یا زرد رگه دار با رگه های قرمز یا قهوه ای است.^{۵۵} منظور از گل خیری که در ضمن اشعار گویندگان مختلف فارسی زبان آمده، نوع زرد رنگ آن یعنی خیری زرد است که گل هایش دارای رنگ طلایی و تالو خاصی است.^{۵۶}

ج ۲، ص ۹۶۲، توضیح ص ۱۷۳، س ۱۴: «با توجه به این که حسنک چند ماهی در حبس و بند بوده (از بست تا هرات و از آن جا تا بلخ) بعید به نظرمی رسد که در چنین حالتی با موی مرتب و آراسته به مجلس محاکمه آمده باشد».

چرا بعید به نظرمی رسد؟ در حالی که به تصریح بیهقی در همین سطور، حسنک «دُزاعه و ردایی سخت پاکیزه» و «موزه میکائیلی نو» پوشیده بود. حتی اگر حسنک در زندان سر و وضع مناسبی نداشت، به دلیل سابقه وزارت، پذیرفتنی است که با ظاهر و لباس آراسته در آن مجلس شرکت کرده باشد. همچنان که دستاوردش را نیز در هنگام انتقال به مجلس مذکور نبسته بودند.

ج ۲، ص ۹۶۵، توضیح س ۴: «زمان دقیق بردار کردن حسنک (۲۸ صفر ۴۲۲) برابر بوده است با ۲۳ فوریه

۴۸. خداوند بر پیامبر و مهاجران و انصاری که از او هنگام دشواری پیروی کردند- پس از آنکه نزدیک بود دل گروهی از ایشان بگردد- بخشایش آورد سپس توبه آنان را پذیرفت که او نسبت به آنها مهربانی بخشاینده است.

۴۹. همچنین نک: یزدانی، اعجاز عددی و نظم ریاضی قرآن، ص ۷۶.

۵۰. برای آگاهی از ویژگی ها و دیگر نام های این گیاه نک: مظفریان، فرهنگ اصطلاحات گیاه شناسی، ص ۳۲۵-۳۲۶؛ قهرمان، تطبیق نام های کهن گیاهان دارویی با نام های علمی آن، ص ۱۴۰؛ Encyclopedia of Life, *Erysimum cheiri*.

۵۱. مظفریان، تطبیق نام های کهن گیاهان دارویی با نام های علمی آن، ص ۱۲۱.

۵۲. مظفریان، ولی الله، شناخت گیاهان دارویی و معطر ایران، ص ۳۲۶.

۵۳. نک: نقشه پراکنش جغرافیایی این گیاه در: Encyclopedia of Life, *Erysimum cheiri*.

۵۴. نک: معین، فرهنگ فارسی، ۲/ ۲۰۱۴-۲۰۱۵.

۵۵. مظفریان، تطبیق نام های کهن گیاهان دارویی با نام های علمی آن، ص ۳۲۶.

۵۶. معین، فرهنگ فارسی، ۲/ ۲۰۱۵.

۱۰۳۱ میلادی (چهارم اسفند خورشیدی)».

با یک دست، دست دیگرش را گرفته باشد، نشانه احساس اضطراب و غریبه بودن است. این حالت اغلب در کسانی که در جلو جمع برای دریافت جایزه یا عکس گرفتن یا سخنرانی و نظایر آن می ایستند دیده می شود و شخص گویی با دستانش، حساری دفاعی در برابر نگاه دیگران به وجود می آورد تا اعتماد به نفس خود را افزایش دهد.^{۵۸}

ج ۲، ص ۹۶۹، توضیح ص ۱۷۹، س ۱۰: سخت جگر.

دلایل ذکرشده برای ترجیح «سخت جگر» بر «جگرآور» کامل نیست. شاهدهی هم برای سخت جگر یافت نشده است؛ ولی جگرآور، به جز تاریخ بیهقی، دست کم در دو منبع از متون فارسی وجود دارد:

- ابوالفرج رونی (؟-۴۹۲ تا ۵۰۸ق) که معاصر ابوالفضل بیهقی و مداح سلاطین غزنوی بود گفته است:

در چنگ دلیری اش پلنگ جگرآور
گویی که رمیدستی گنجشک ز شاهین.

- مسعود سعد سلمان (۴۳۸ تا ۴۴۰-۵۱۵ق) که او نیز معاصر ابوالفضل بیهقی و دوست ابوالفرج رونی^{۵۹} و مداح امرای غزنوی بود در شعری سروده است:

هست او قوی دل و جگرآور ز بهر آنک
باشد طعام او همه ساله دل و جگر.^{۶۰}

هم عصری و نزدیک بودن مکان جغرافیایی این سه ادیب، ظن قریب به یقین پدید می آورد که عبارت مندرج در تاریخ بیهقی نیز جگرآور است و این ترکیب، به معنی شجاع، دست کم برای شاعران و نویسندگان آن دوران که در افغانستان و پاکستان امروزی زندگی می کردند، شناخته شده بود و به کار می رفت.

عبارت «سخت دلاور» که معنایی نزدیک به «سخت جگرآور» دارد در مجمل التواریخ و القصص آمده است: «... فرامرز بزاز و بانو گشسب و زربانو، و ایشان سخت دلاور و مبارز بودند».^{۶۱}

ج ۲، ص ۹۷۱، س ۱۴، ص ۹۹۷، دو سطر مانده به آخر، ص ۱۰۱۰، س ۱، ص ۱۰۲۰، س ۱۴، ص ۱۰۳۴، دو سطر مانده به آخر،

۵۸. برای توضیح بیشتر و مشاهده تصاویر مربوط نک: کومار، کتاب کوچک زبان بدن، ص ۵۴.

۵۹. نک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۶/۶، ابوالفرج رونی.

۶۰. مسعود سعد سلمان، دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۱۹۸.

۶۱. نواده مهلب، مجمل التواریخ و القصص، بی تا، ص ۲۵.

با استفاده از نرم افزارهای تبدیل تاریخ NOOR-Date converter و CALH روز ۲۸ صفر ۴۲۲ق برابر با ۱۲ اسفند ۴۰۹ش و ۲۲ اسفند ۳۹۹ یزدگردی و ۲۴ فوریه ۱۰۳۱ میلادی گرگوری (با اعمال تصحیح حتی برای قبل از ۴ اکتبر ۱۵۸۲م) و ۲ مارس ۱۰۳۱ میلادی یولیانی به دست آمد.

البته در تقویم یزدگردی امروزی که کبیسه ها رعایت می شود، ۱۲ اسفند در گاه شماری هجری شمسی برابر با ۱۸ اسفند در گاه شماری یزدگردی است؛ زیرا در تقویم یزدگردی، ماه ها سی روزه است و در انتهای اسفند، پنج روز با نام اندرگاه یا پنجه دزدیده اضافه می شود. البته در قدیم، این پنج روز به انتهای آبان اضافه می شد، ولی از سال ۳۷۵ یزدگردی (۱۰۰۶م) به انتهای اسفند منتقل شد.^{۵۷}

گفتنی است بین فرمول های تبدیل تاریخ قمری به شمسی که بر اساس محاسبه است و تاریخ واقعی که بر اساس رؤیت هلال است، امکان یک روز و در موارد نادر، دو روز اختلاف وجود دارد، ولی در اینجا بین ۴ اسفند که نظر مصححان است و ۱۲ اسفند هجری شمسی و ۲۲ اسفند یزدگردی که با نرم افزارهای تبدیل تاریخ به دست آمد به ترتیب، ۸ روز و ۱۸ روز اختلاف است که پذیرفتنی نیست.

در نتیجه روز ۲۸ صفر ۴۲۲ق برابر با ۱۲ اسفند ۴۰۹ش و ۲۲ اسفند ۳۹۹ یزدگردی بود که در این تبدیل و تطابق، احتمال یک و حداکثر دو روز خطا وجود دارد.

ج ۲، ص ۹۶۵، توضیح ص ۱۷۶، س ۱۵: «نعوذ بالله من قضاء السوء: پناه بر خدا از قضاء بد!»

این ترجمه با اندکی تسامح صحیح است، ولی دقیق تر آن است که «پناه می بریم بر خدا از قضای بد» ترجمه شود تا با عبارتی همچون «معاذ الله...» تفاوت داشته باشد.

ج ۲، ص ۹۶۶، توضیح ص ۱۷۶، س ۱۸: «دستها در هم زده: دو دست بر هم نهاده، اعم از این که روی سینه باشد یا روی شکم و در هر حال حاکی از اطمینان و خاطر جمعی و بی اعتنایی است».

برعکس، از منظر روان شناسی و «زبان بدن»، گذاشتن دست ها در جلوه نحوی که یک دست به دست دیگر متصل باشد یا شخص

۵۷. نک: بیرشک، گاه شماری ایرانی، ص ۵۹۸-۶۰۷؛ دانشنامه جهان اسلام، تقویم.

ص ۱۰۵۳، س ۳، ص ۱۰۷۵، س ۱۱، ص ۱۰۹۹، شش سطر مانده به آخر، ص ۱۱۳۲، س ۲، ص ۱۱۳۳، س ۱۵، ص ۱۱۶۱، یک سطر مانده به آخر، ص ۱۲۱۲، س ۱۷، ص ۱۲۱۵، س ۱۷، ص ۱۲۴۷، س ۳، ص ۱۲۵۰، س ۳، ص ۱۲۵۱، س ۱۰: «باسورث» به صورت «با سورث» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۹۷۹، توضیح ص ۱۸۷، یک سطر مانده به آخر: در انتهای جمله باید پرانتز بسته بیاید نه گیومه بسته.

ج ۲، ص ۹۸۱، س ۱۱؛ پرانتز باز نیامده است.

ج ۲، ص ۹۸۴، توضیح ص ۱۹۱، س ۷: «کافور: ماده سفیدرنگ معطر که در ایران در حنوط مردگان از آن استفاده می‌شود. این ماده از صمغ چوب درخت کافور (*Cinnamomum Camphora nees*) استحصال می‌شود... در منابعی که به این منظور دیده شد، اشاره‌ای به استعمال آن برای کور کردن چشم به نظر نرسید».

نام علمی جانداران باید با حروف کج نوشته شود.

پس از نام علمی درخت کافور، *Nees* درست است نه *nees*؛ زیرا بر طبق قاعده نوشتن نام علمی، نام دانشمند کاشف یا انتخاب‌کننده نام علمی که در انتهای آن می‌آید باید با حرف بزرگ شروع شود.^{۶۲}

گویا پزشکان یونان و روم قدیم همچون بقراط و دیوسکوریدس و جالینوس و همچنین عرب‌ها کافور را نمی‌شناختند. در زمان خلافت عمر، عرب‌ها در حمله به ایران کیسه‌هایی پر از کافور دیدند و در ابتدا تصور کردند نمک است و پس از اینکه فهمیدند ماده‌ای دارویی است موضوع را به خلیفه اطلاع دادند. با وجود اشاره ابن سینا به کافور چینی، باید گفت به طور کلی در تألیفات قرون اولیه هجری نظیر الحاوی رازی و قانون ابن سینا و حتی نوشته‌های عهد صفوی، مقصود از کافور، کافور بورنوبو نام علمی *Dryobalanops aromatica C. F. Gaertn.* است،^{۶۳} نه کافور چینی با نام علمی *Cinnamomum Camphora (L.) Nees & Eberm*: که البته هیچ‌کدام در ایران نمی‌روید، ولی پایه‌هایی از دومی، کمتر از یک قرن قبل در باغ کشاورزی لاهیجان کاشته شده است. می‌توان گفت از زمان تألیف کتاب مخزن الادویه یعنی سال ۱۱۸۵ ق بود که نام و اوصاف کافور چینی در متون پزشکی و دارویی و گیاه‌شناسی

۶۲. نک: مظفریان، ولی الله، فرهنگ نام‌های گیاهان ایران، ص ۱۲۷.

۶۳. واژه *aromatic* در نام علمی این گیاه، از واژه لاتینی *aromaticus* گرفته شده و به معنای «معطر» و «اساس دار/عطرمایه‌دار» است. نک: مظفریان، ۱۳۸۹: ۳۵ (از سمت چپ کتاب).

ایران رایج و فراگیر شد.^{۶۴}

گفتنی است مفسران درباره مراد از کافور در آیه شریفه «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا»^{۶۵} آرای مختلفی دارند و دقیق روشن نیست که مسلمانان صدر اسلام و مخاطبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از «کافور» مذکور در این آیه، همان برداشت امروزی را داشتند یا نه، ولی مقصود از کافور که در روایات ائمه (علیه السلام)، به ویژه در مبحث حنوط آمده، همین کافور متداول است.

مقدار زیاد و خارج از حد مجاز کافور، سمی است، لذا مصرف کافور باید زیر نظر پزشک و در حد مجاز باشد.^{۶۶} شاید به همین دلیل است که گذاشتن مقدار زیادی از آن بر روی چشم موجب کوری می‌شود.

ج ۲، ص ۹۸۵: با توجه به گذاشتن ستاره بعد از عبارت «سنه خمسين واربعمائه» (ج ۱، ص ۱۹۲)، باید در اینجا توضیحی افزوده شود.

ج ۲، ص ۹۸۵، توضیح ص ۱۹۲، س ۱۶: گیومه باز آمده ولی گیومه بسته نیامده است.

ج ۲، ص ۹۸۹، س ۳: قبل از «و چنان» باید گیومه باز بیاید.

ج ۲، ص ۹۹۱، س ۷: توضیح مذکور مربوط به ص ۱۹۸ است، نه ۱۹۷.

ج ۲، ص ۹۹۵، توضیح ص ۲۰۱، س ۴: «شانزده ساله شده بودم».

توجیه ذکر شده مبنی بر اینکه چون بیهقی سنش کم بود، دچار سهوشده است پذیرفتنی نیست. بیهقی می‌دانست که در سال ۳۸۵ ق به دنیا آمده است و فرستادن خواجه علی میکائیل نیز در سال ۴۰۲ ق روی داده است. بنابراین وقتی او هر دو تاریخ را می‌داند، چگونه در ذکر سن خود دچار اشتباه شده است؟ اگر هم واقعه در سال ۴۰۱ ق رخ داده باشد و بیهقی به دلیل سهو، آن را ۴۰۲ ق تصور کرده باشد، ناگزیر سن خود را باید هفده ذکر کند، نه شانزده. به عبارت ساده‌تر، فرض اشتباه بیهقی در سال‌های ۴۰۱ و ۴۰۲، ربطی به صحیح بودن یکی از این دو سال ندارد؛ زیرا در

۶۴. نک: سلطانی، ابوالقاسم، دائرةالمعارف طب سنتی (گیاهان دارویی)، ۲۰/ ۲۱۸-۲۱۹.

۶۵. مظفریان، ولی الله، فرهنگ نام‌های گیاهان ایران، ص ۱۲۷؛ مصاحب، غلامحسین و همکاران، دائرةالمعارف فارسی، ج ۲، ص ۲۱۴۵.

۶۶. نیکان از پیاله‌ای می‌نوشند که آمیخته به بوی خوش است (انسان، ۵).

۶۶. میرحیدر، حسین، معارف گیاهی، ج ۵، ص ۸۸.

حالت اول باید سن خود را شانزده و در حالت دوم سنش را هفده بگوید.

احتمال دیگر آن است که بیهقی در انتهای سال ۳۸۵ ق به دنیا آمده و اتفاق مذکور در ابتدای سال ۴۰۲ ق رخ داده باشد که در این صورت، سن او برای مثال شانزده سال و یکی دو ماه می شد که در صورت گرد کردن همان شانزده سال می شود.

بیهقی ماه فرستادن خواجه علی میکائیل را ننوشته است، ولی تبدیل تاریخ نشان می دهد که اول محرم سال ۴۰۲ ق برابر با ۱۸ مرداد ۳۹۰ ش بود. بنابراین فصل برای تشریفات مذکور، از جمله خوازه بندی که اغلب نیاز به گل و گیاهان سبز دارد و بیهقی نیز آن را آورده است فراهم بود و مؤید این فرض است که رخداد مذکور در ابتدای سال ۴۰۲ ق واقع شده است.

ج ۲، ص ۹۹۶، س ۱۵: «سال ۴۱۶ از ۴ مارس (۱۳ اسفند خورشیدی) آغاز می شده».

با استفاده از نرم افزارهای تبدیل تاریخ NOOR-Date converter و CALH، اول محرم ۴۱۶ ق برابر با ۱۸ اسفند ۴۰۳ هجری شمسی و ۲۹ اسفند ۳۹۳ یزدگردی بوده است.

ج ۲، ص ۱۰۱۰، توضیح ص ۲۲۲، س ۵: «ظاهراً مراد آن است که از بسیار شراب خوردن شکمش بالا آمده و چون گویی شده بود و تلوتلو می خورد».

رساتران است که گفته شود: برائرمستی مانند گوی در میدان چوگان، به این سو و آن سوی باغ می رفت و در یکجا نمی ماند.

ج ۲، ص ۱۰۱۵، توضیح ص ۲۳۱، س ۱۵:

یک احتمال دیگر درباره «زمین بوسه دادن» آن است که شخص دست خود را به زمین می زد و سپس دستش را به لب و پیشانی اش می زد، مانند کاری که ورزشکاران امروز، هنگام ورود به زمین ورزش انجام می دهند.

ج ۲، ص ۱۰۲۱، توضیح ص ۲۳۷، س ۳: «... در هفت نسخه ...».

در پاورقی ج ۱، ص ۲۳۷، علامت اختصاری هشت نسخه آمده است.

ج ۲، ص ۱۰۳۸، س ۸: پرانتز بسته نیامده است.

ج ۲، ص ۱۰۳۹، توضیح ص ۲۵۹، س ۶: «نهم ماه رجب ۴۲۲ برابر با ۱۲ تیرماه خورشیدی می شده».

با استفاده از نرم افزارهای تبدیل تاریخ NOOR-Date converter و CALH، ۹ رجب ۴۲۲ ق برابر با ۱۷ تیر ۴۱۰ هجری شمسی و ۲۵ تیر ۴۰۰ یزدگردی بوده است.

ج ۲، ص ۱۰۴۲، توضیح ص ۲۶۲، س ۴: متعدی به صورت متعددی چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۰۴۷، س ۱۰: پرانتز باز نیامده است.

ج ۲، ص ۱۰۵۱، توضیح ص ۲۷۲، س ۲۰: برای جشن مهرگان [رجوع کنید]: تعلیق س ۱۴ ص ۴۹۹.

چنین تعلیقی وجود ندارد و گویا منظور «تعلیق س ۳، ص ۲۴۰» بوده که در ج ۲، ص ۱۰۲۴-۱۰۲۵ آمده است.

ج ۲، ص ۱۰۵۱، توضیح ص ۲۷۲، س ۲۰: «جشن مهرگان ۲۷ رمضان ... برابر با ... ۲۷ شهریور».

با استفاده از نرم افزارهای تبدیل تاریخ NOOR-Date converter و CALH، ۲۷ رمضان ۴۲۲ ق برابر با ۱ مهر ۴۱۰ هجری شمسی و ۱۲ مهر ۴۰۰ یزدگردی بوده است. در ضمن این تاریخ برابر با روز جمعه بوده که چون در تبدیل تاریخ، احتمال یکی در روز خطا است، چهارشنبه و پنجشنبه و همچنین شنبه و یکشنبه هم پذیرفتنی است، ولی در متن کتاب، روز دوشنبه آمده که به طور قطع یا روز هفته اشتباه است یا روز ماه. نسخه بدل مندرج در پاورقی، «دوروز مانده از ماه رمضان» است که می شود شنبه ۲۸ رمضان و پذیرفتنی تر است.

زودتر برگزار شدن جشن مهرگان، اگر تصمیمی سیاسی منظور نشود، به دلیل در دسترس نبودن تقویم شمسی دقیق بود؛ زیرا از سال ۳۷۵ یزدگردی (۳۸۵ هجری شمسی) محاسبه کبیسه ها انجام نمی شد که این روال تا سال ۴۴۷ یزدگردی برابر با ۱ فروردین ۴۵۸ ش (۹ رمضان سال ۴۷۱ ق) و پدید آمدن تقویم جلالی در عهد ملک شاه سلجوقی و اعمال ۱۸ روز کبیسه برای جبران محاسبات نادرست گذشته ادامه داشت. در این دوره ۷۳ ساله که با زمان رخدادهای تاریخ بیهقی مصادف است، محاسبات تقویم شمسی دقیق نبود و نوروز و مهرگان و دیگر مناسبات این تقویم، با زمان حقیقی فاصله داشت.^{۶۷}

ج ۲، ص ۱۰۵۳، توضیح ص ۲۷۴، س ۲۲: «مصرع دوم ناظر است بر قضیه لیلة المبيت و پناه بردن حضرت به اتفاق ابوبکر به غار ثور (نزدیکی مکه)، از شر دشمنان».

بیت مذکور از شعر بوحنیفه اسکافی به طور مستقیم مربوط به لیلة المبيت نمی شود، بلکه اشاره دارد به آیه شریفه ۴۰ از سوره مبارکه توبه:

إِلَّا تَتَضَرَّوْهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

ترجمه: اگر او را یاری ندهید بی گمان خداوند یاری اش کرده است هنگامی که کافران، او را که یکی از دو نفر بود [از مکه] بیرون رانند، آنگاه که آن دو در غار بودند، همان هنگام که به همراهش می گفت: مَهْرَاس! که خداوند با ماست، و خداوند آرامش خود را بر او فرو فرستاد و وی را با سپاهی که آنان را نمی دیدید پشتیبانی کرد و سخن کافران را فروت نهاد و سخن خداوند است که فراتر است و خداوند پیروزمندی فرزانه است.^{۶۸}

اما خلاصه واقعه لیلة المبيت چنین است: شب پنجشنبه اول ماه ربیع سال چهاردهم بعثت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مکه بیرون رفت و در همان شب علی (علیه السلام) در بستر رسول خدا بیتوته کرد و آن شب را «لیلة المبيت» گفتند. درباره فداکاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) در لیلة المبيت نازل شد:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ. [بقره، ۲۰۷]

یعنی: «در میان مردم کسانی هستند که در جست و جوی رضای خدا از جان خویش می گذرند و خدا نسبت به بندگانش مهربان است».^{۶۹}

۶۷. برای آگاهی از گاه شماری یزدگردی و گاه شماری جلالی نک: بیرشک، احمد، گاه شماری ایرانی، ص ۵۹۸-۶۰۷؛ دانشنامه جهان اسلام، تقویم.

۶۸. قرآن کریم، ترجمه: موسوی گرمارودی.

۶۹. آیتی، محمدابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۱۶.

ج ۲، ص ۱۰۶۲، توضیح ص ۲۸۰، س ۵: «وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» (آیه ۲۰ سوره ابراهیم).

این عبارت، جدا از آیه ۲۰ سوره ابراهیم، به همین صورت در آیه ۱۷ سوره فاطر نیز آمده است.

در ضمن یک پراگماتیک نیز اضافه چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۰۶۳، س ۵ و ۶: «امتی أَلْغُرُّ الْمُحَجَّلُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنْ أَثَارِ الْوَضُوءِ: امت من اغرمحجل باشند روز قیامت از آثار وضو و نماز».

در متن عربی این روایت، کلمه نماز نیامده است و لزومی نداشت ترجمه آن به نقل از روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن که ترجمه ای تفسیرگون و با یک کلمه افزوده است نقل شود.

البته صرف عمر و زحمات دکتر محمد مهدی ناصحی و دکتر محمد جعفر یاحقی در تصحیح این تفسیر، در جای خود شایسته سپاس و تقدیر است.

ج ۲، ص ۱۰۶۶، س ۶:

به تعلیق ص ۱۵۴ س ۱۹ ارجاع داده شده است که چنین تعلیقی وجود ندارد. آیا مقصود از شماره صفحه و سطر، نسخه تصحیح فیاض بوده است؟ ظاهر عبارت که چنین نمی نماید.

ج ۲، ص ۱۰۶۷، س ۱۵ و ۱۶: «حق با ده خداست که با وجه به همین شاهد از بیهقی، کلمه بردا برد را «دبده» (=نقاره) معنا کرده که با مقاره (=طبل) هم مناسبت دارد».

چنین برداشتی از لغت نامه ده خدا صحیح نیست. در لغت نامه و در ذیل بردا برد، معانی متعددی ذکر شده و سپس شواهدی چند آورده شده است. قدری نامنظمی و ناروشمندی که در لغت نامه وجود دارد باعث این سهوشده و مصححان تصور کرده اند که چون شاهد منقول از تاریخ بیهقی بلافاصله پس از معنی دبده برای بردا برد ذکر شده است، لابد ده خدا بردا برد را فقط به معنای دبده می دانست.

شواهدی از استعمال بردا برد به معنای «کور شو، دور شو» در متون هم عصر بیهقی وجود دارد؛ از جمله در زین الاخبار تألیف گردیزی که ساکن غزنین هم بوده آمده است: «واین خاقان، پیش عامه بیرون نیاید مگر به وقتی نادر. و چون بر نشیند همه پیشروان بیایند و پیش او بروند اندر راه، و از خانه او تا کناره شهر همه سیماطین زده باشند. و از

رئیسان شهر یکی پیش او همی رود، و بردا برد همی کند».

ج ۲، ص ۱۰۷۳، س ۱۱: «۳۰۱ س ۵»:

صفحه ۳۰۱، سطر ۶ صحیح است.

ج ۲، ص ۱۰۷۳، س ۱۴: «۳۰۱ س ۱۷»:

صفحه ۳۰۱، سطر ۱۸ صحیح است.

ج ۲، ص ۱۰۷۶، توضیح ص ۳۱۰، س ۷: آیه ۱۲ سوره حجرات صحیح است، نه آیه ۱۳.

ج ۲، ص ۱۰۸۹، توضیح ص ۳۳۹، س ۶: «چون اول ماه جمادی الاولی بنا بر بیهقی روز دوشنبه بوده است ... هشتم آن ماه می شود سه شنبه نه پنجشنبه».

اگر اول ماه دوشنبه باشد، هشتم آن نیز دوشنبه می شود. همچنان که اول فروردین ۱۳۹۶ روز سه شنبه بود و هشتم فروردین ۱۳۹۶ هم سه شنبه بود.

ج ۲، ص ۱۰۹۰، توضیح ص ۳۴۱، س ۱۱: «بیهقی داستان بوالمظفر را، قدری جانبدارانه نقل کرده است».

اگر بیهقی مثل دقت و وثاقت است، چرا جانبداری و یا سهو، به دیگران نسبت داده نشود؟

در ضمن، عبارت «سیر بوالمظفر الی ناحیه الجوزجان»^{۷۰} در متن عربی تاریخ یمینی و «بوالمظفر را از بهر مصلحت وقت به جوزجان فرستادند»^{۷۲} در ترجمه فارسی آن، معنای تبعید ندارد و نوعی کنار گذاشتن مصلحت اندیشانه برای آرام کردن اوضاع است.

ج ۲، ص ۱۰۹۶، س آخر: «به کسی گفتن» به صورت «فاکسی گفتن» آمده است.

ج ۲، ص ۱۰۹۹، توضیح ص ۳۵۹، س ۱۴: «نسخه های کهن تر» به صورت «نسخه ها کهن تر» آمده است.

ج ۲، دو سطر آخر ص ۱۱۰۶ و سه سطر اول ص ۱۱۰۷: «در مورد زاویه تابش خورشید باید اضافه کنیم که خورشید در آغاز برج حمل (اعتدال ربیعی) در مدار منطقه البروج قرار دارد و زاویه تابش آن نسبت به خط استوا صفر است. از آن پس تا اول تابستان (برج

۷۰. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک، زین الاخبار، ص ۵۶۹.

۷۱. عتبی، ابونصر محمد بن عبد الجبار الیمینی، ص ۱۶۲.

۷۲. جرفادقانی، ابوالشرف ناصح، ترجمه تاریخ یمینی، ج ۱، ص ۱۶۸.

اسد) ۲۳/۵ درجه زاویه تابش آن تغییر می‌کند، بنابراین در اواخر برج حمل به ۱۹ درجه می‌رسد که اوج لطافت و به قول قدما شرف آفتاب است.»

خورشید در تمام طول سال در منطقه البروج قرار دارد و نه فقط در آغاز برج حمل.

در اول حمل، خورشید بر خط استوا عمود است، یعنی در هنگام ظهر با زاویه ۹۰ درجه می‌تابد، نه صفر درجه. دلیل آن هم منطبق شدن صفحه استوایی زمین و صفحه استوایی خورشید بر یکدیگر است. این دو صفحه در طول سال، از صفر درجه تا ۲۳/۵ درجه با هم زاویه می‌سازند. به این نحو که در اول فروردین و اول مهر زاویه شان صفر درجه و در اول دی و اول تیر زاویه شان ۲۳/۵ درجه است.

اول تابستان، برج سرطان است نه اسد.

زاویه خورشید (نسبت به استوای سماوی) در اواخر برج حمل ۱۹ درجه نیست، بلکه در حوالی ۲۶ اردیبهشت به حدود ۱۹ درجه می‌رسد. مقصود از ۱۹ درجه در تاریخ بیهقی، مقدار فاصله گرفتن خورشید از ابتدای برج حمل است. به عبارت دیگر، شرف شمس زمانی است که خورشید در برج حمل، ۱۹ درجه را طی کند. از نظر زمانی، ۱۹ حمل همان ۱۹ فروردین است.^{۷۳}

ج ۲، ص ۱۱۰۹، س ۱: «عضدالدوله» به صورت «عضدالدوله» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۱۱۰، توضیح ص ۳۶۷، س ۸: «بنابراین هفت اقلیم یعنی تمام ربع مسکون که عملاً نیمکره شمالی را شامل می‌شده.»

در جغرافیای قدیم اصطلاح نیمکره شمالی مرسوم نبود. بنابراین وقتی چنین اصطلاحی به کار می‌رود، ناظر به معنای امروزی آن نیز می‌شود و بهتر است چنین بیاید: نیمکره شمالی به جز آمریکای شمالی و آمریکای مرکزی و بخشی از آمریکای جنوبی.

ج ۲، ص ۱۱۱۳، توضیح ص ۳۶۹، س ۱۵: در ابتدای مطلب نقل شده از ملک الشعرا بهار، گیومه باز نیامده است.

۷۳. منجمان قدیم، شرف کوکب را زمان قوت آن و هبوط ستاره را زمان ضعفش می‌دانستند. (برای آگاهی از شرف و هبوط کواکب نک: بیرونی، ابوریحان، التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، ص ۳۹۸؛ گنابادی، مظفر بن محمد قاسم، خطی، شرح بیست باب نام در معرفت تقویم تام، ص ۵۵-۵۶؛ بسمل شیرازی، علی اکبر بن علی، خطی، شرح سی فصل، ص ۲۹۸-۳۰۳. همچنین برای تجسم بهتر تعاریف و پدیده‌های نجومی، نرم افزار Starry Night پیشنهاد می‌شود).

ج ۲، ص ۱۱۱۷، س ۷: «(سوره مؤمن ۱۴۰ آیه ۱۲)».

صحیح چنین است: (سوره مؤمن ۴۰ آیه ۱۲).

ج ۲، ص ۱۱۱۹، س ۲: در حروف نگاری، شماره جلد شرح دیوان متنی با علامت پیرانتزباز اشتباه شده است.

ج ۲، ص ۱۱۱۹، توضیح ص ۳۷۶، س ۱۴: «بخش پسین این عبارت یعنی: و ما ذلک علی الله بعزیر [کذا، صحیح: بعزیز، قسمتی است از آیه ۲۰ سوره ابراهیم (۱۴)».

تمام آیه است نه قسمتی از آیه.

این عبارت به همین شکل، آیه ۱۷ سوره فاطر نیز است.

ج ۲، ص ۱۱۲۱، یک سطر مانده به آخر: «چون سال مزبور از ۷ دسامبر (هفده آذر کنونی) شروع می‌شده».

با استفاده از نرم افزارهای تبدیل تاریخ NOOR-Date converter و CALH، اول محرم ۴۲۴ ق برابر با ۲۳ آذر ۴۱۱ هجری شمسی و ۴ دی ۴۰۱ یزدگردی و ۱۳ دسامبر ۱۰۳۲ میلادی گرگوری (با اعمال تصحیح حتی برای قبل از ۴ اکتبر ۱۵۸۲م) و ۷ دسامبر میلادی یولیانی بوده است.

ج ۲، ص ۱۱۲۶، توضیح ص ۳۹۴، س ۲: «ما بین الباب والدار... این عبارت در فرهنگهای عربی و فارسی به نظر نرسید... و گویا این جا کنایه است از دو تن که به یکدیگر کاملاً نزدیک و پیوسته هستند».

معنای لغوی «ما بین الباب والدار» یعنی فاصله بین «در» و «اتاق»: یا همان دهلیز که «در» و «اتاق» را به هم متصل می‌کند، ولی جزء هیچ کدام نیست.^{۷۴}

اما معنای اصطلاحی عبارت «ما بین الباب والدار» در روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن به روشنی آمده است:

آنکه حق تعالی در آنچه به ما تعلق دارد، نهی کرد ما را گفت: اکنون به یک بارگی میل مکنی بریکی و دیگری را محروم رها کنی. کالمعلقه، چنان که آویخته بین الأمرین، نه بیوه باشد نه شوهر دار بین الباب والدار، نه این باشد نه آن باشد.^{۷۵}

۷۴. نک: ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۵، ص ۳۴۹.

۷۵. ابوالفتح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۳۵.

بنابراین معنای عبارت بیهقی این می‌شود: مقرر شد که در جواب نامه گفته شود که به قاضی شیراز چه ربطی دارد؟ او باید به کار خودش بپردازد و احمد ینالتگین نیز مشغول سالاری خود شود و نمی‌توان پذیرفت که یکی از این دو، بخشی از کار دیگری را انجام دهد و وظایفشان حالت «نه این، نه آن» یابد.

ج ۲، ص ۱۱۲۷، س ۱۴؛ «شنیده» به صورت «شنیده» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۱۳۴، توضیح ص ۴۱۱، س ۸: «آینه‌های زرین: غرض آینه پیلان است».

به نظر می‌رسد که مقصود از «آینه‌های زرین» در اینجا، «نوعی پوشش فیل دارای تکه‌های آینه با قاب زرین و سیمین» است. استفاده از پوشش‌های رنگارنگ و زیورآلات برای تزئین فیل، به ویژه در جشن‌ها هنوز هم در برخی کشورها از جمله هند رواج دارد.

ج ۲، ص ۱۱۳۸، س ۱۸: «دستگیر» به صورت «دستگیری» آمده است.

ج ۲، ص ۱۱۴۳، س ۳: «مسعود» به صورت «مسعوده» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۱۴۴، س ۹-۱۴: «سده سال ۴۲۶ تقریباً روز بیست و چهار صفر برگزار شده که برابر با ده ژانویه (= بیستم دی ماه کنونی) بوده است، حال آنکه در تقویم آن روزگار هم برابر با دهم بهمن ماه برگزار می‌شده که حدود بیست روز با تقویم کنونی تفاوت داشته است ... بیهقی چهارم ربیع‌الاول آن سال را که با ۲۸ دی ماه کنونی برابر می‌شده، صریحاً «بیست روز از بهمن ماه گذشته» ذکر کرده است».

با استفاده از نرم‌افزارهای تبدیل تاریخ NOOR-Date converter و CALH، روز ۲۴ صفر ۴۲۶ ق برابر با ۲۵ دی ۴۱۳ ش و ۷ بهمن ۴۰۳ یزدگردی و ۱۴ ژانویه ۱۰۳۵ میلادی گرگوری (با اعمال تصحیح حتی برای قبل از ۴ اکتبر ۱۵۸۲ م) و ۸ ژانویه ۱۰۳۵ میلادی یولیانی بوده است.

روز ۴ ربیع‌الاول سال ۴۲۶ ق نیز برابر با ۴ بهمن ۴۱۳ ش و ۱۶ بهمن ۴۰۳ یزدگردی بوده است.

جدا از اشتباهات کاتبان در تاریخ رویدادها، بروز چنین تفاوت‌ها بین تاریخ حقیقی و تاریخ تقویمی رایج در آن زمان، تا پیش از پدید آمدن تقویم جلالی در سال ۴۷۱ ق معمول بوده است؛ زیرا در تقویم یزدگردی کیسه اعمال نمی‌شد.

ج ۲؛ ص ۱۱۴۹، توضیح ص ۴۵۰، س ۶: «ماه ربیع‌الآخر سال ۴۲۶، ۲۹ روزه بود و هشت روز مانده از آن برابر می‌شده با ۲۱ ربیع‌الآخر یعنی ۴ مارس یا ۱۳ اسفند کنونی».

با استفاده از نرم‌افزار تبدیل تاریخ NOOR-Date converter و CALH، روز ۲۱ ربیع‌الآخر ۴۲۶ ق برابر با ۲۱ اسفند ۴۱۳ ش و ۳ اندرگاه ۴۰۳ یزدگردی و ۱۱ مارس ۱۰۳۵ میلادی گرگوری (با اعمال تصحیح حتی برای قبل از ۴ اکتبر ۱۵۸۲ م) و ۵ مارس ۱۰۳۵ میلادی یولیانی بود.

ج ۲، ص ۱۱۵۰، س ۷: پیرانتز بسته آمده در حالی که پیرانتز باز نیامده است.

ج ۲، ص ۱۱۵۰: بهتر است در اینجا درباره عبارت «رودی سخت بوالعجب و نادر، چون کمائی خَمَاحَم» (ج ۱، ص ۴۵۱، س ۵) توضیح داده شود که مقصود، رود بابل (بابل رود) است.

این رود با طول ۸۳ کیلومتر و آبدهی سالانه ۲۳۳ میلیون مترمکعب، از ارتفاع ۲۰۰۰ متری سرچشمه می‌گیرد

و از شهرهای بابل و بابلسر می‌گذرد و به دریای خزر می‌ریزد.^{۷۶}

ج ۲، ص ۱۱۵۱، س ۵: «موارد» به صورت «موارد» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۱۵۵، س ۵: پراتنزباز آمده، ولی پراتنزبسته نیامده است.

ج ۲، ص ۱۱۵۷-۱۱۵۸، توضیح ص ۴۵۹، ص ۱۶: «قوم روس دست‌کم برای مسلمین از سده سوم و چهارم به عنوان قومی که در شمال سرزمین بلغارها و خزرها، تقریباً در مرکز روسیه کنونی می‌زیستند، شناخته شده بودند، اما این که در آن زمان کشتیهای آنها تا سواحل جنوبی دریای خزر پیش آمده باشند قدری بعید می‌نماید، بنابراین به نظر ما کلمه عروس نمی‌تواند با «روس» ارتباطی داشته باشد». بعید نمی‌نماید، بلکه رخ داده است.

بنا بر منابع تاریخی از جمله «تاریخ طبرستان» و «تاریخ رویان» و «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» و «سفرنامه ایران و روسیه»، حملات کشتی‌های روسی به سواحل جنوبی دریای خزر دست‌کم از حدود دو قرن قبل از بیهقی انجام می‌شده است:

در سال ۲۹۷ ق‌عده‌ای از روس‌ها با شانزده کشتی و از دریای خزر به سواحل تبرستان حمله و شهرها را تاراج کردند، ولی سامانیان که در آن زمان با وجود قدرت‌گرفتن سلسله علویان، بر تبرستان مستولی شده بودند آنان را شکست دادند. روس‌ها پیش از این و در زمان حسن بن زید علوی (حکومت: ۲۵۰-۲۷۰ ق) نیز به تبرستان حمله کرده بودند که شکست خوردند و کشته شدند. حمله روس‌ها در سال ۲۹۷ ق منجر به کشتار مردم تبرستان و غارت اموال آنان شد. ابوالضراغ احمد بن قسم (قاسم) که حاکم ساری بود این موضوع را به ابوالعباس عبدالله بن محمد حاکم تبرستان، گزارش داد و سپاهی برایش فرستاده شد. روس‌ها در انجیله (کاله) نزدیک رود بابل، اردو زده بودند که به آنان شبیخون زدند و بسیاری را کشتند و اسیر گرفتند. سال بعد (۲۹۸ ق) روس‌ها با تعدادی بیشتر بار دیگر به تبرستان حمله کردند و در اطراف ساری قتل و غارت بزرگی به راه انداختند و اسیران زیادی گرفتند و فوری به دریا بازگشتند و به گیلان روانه شدند. در آنجا سرنشینان برخی از کشتی‌ها به ساحل آمدند که گیلانیان شبانه به آنان حمله و روس‌ها را کشتند و کشتی‌هایشان را آتش زدند. آن عده از روس‌ها هم که در کشتی‌های خود و در دریا بودند به فرمان شروانشاه، فرمانروای شروان، در کمین گرفتار و همگی هلاک شدند و راه حمله روس‌ها بسته شد.^{۷۷}

وقتی روس‌ها برای غارت و تاراج به سواحل تبرستان می‌آمدند، طبیعی است که برای ماهیگیری نیز در سواحل جنوبی دریای خزر رفت‌وآمد می‌کردند. حضور ماهیگیران روس در سواحل جنوبی دریای خزر کمابیش تا اوایل قرن چهاردهم هجری شمسی ادامه داشت و هنوز هم خانه‌های قدیمی و متروک آنان در برخی شهرهای ساحلی شمال ایران به ویژه در استان گیلان وجود دارد.

عبارت بیهقی مبنی بر اینکه معلوم نبود این کشتی‌ها در کدام بندر (فرضه) پهلو می‌گیرند، قرینه‌ای است که نشان می‌دهد از راه دور آمده بودند، والا لنگرگاهشان بر سپاه چند ده‌هزار نفری مسعود غزنوی مخفی نمی‌ماند.

نکته دیگر اینکه اگر از بین «کشتی‌های روس» و «کشتی‌های عروس»، ضبط «کشتی‌های عروس» به معنای

۷۶. جعفری، عباس، گیتاشناسی ایران: جلد دوم، رودها و رودنامه ایران، ص ۱۱۸.

۷۷. ابن اسفندیار، محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۲۶۶: آملی، اولیاءالله، تاریخ رویان، ص ۱۰۵: مرعشی، سیدظهیرالدین بن سید نصیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۴۵: ملکونوف / عزالدوله، سفرنامه ایران و روسیه، ص ۱۱۱-۱۱۲.

مجتبی مینوی در پاورقی و در توضیح عبارت «اتق شر...» نوشته است:

بپرهیز از بدی و زیان رسانیدن آن کس که باو نکوئی کرده‌ای. این گفتار نه در حدیث است چنانکه نصرالله منشی گفته و نه گفتار علی بن ابی طالب؛ گفته شخصی است که در ازای نیکی خود شری دیده بوده و حکم کالی باطلی کرده ناشی از اندیشه بدبین خویش که: بهر کس نیکی کنی جزای ترا بدی می‌دهد. با اضافه کردن جزء دوم خواسته‌اند آن را کمی بهتر کنند، و یا تفسیری بآن منضم کنند که: ای من لا أصل له، ناکس است که نیکی را بدی جزا می‌دهد. بیهقی در تاریخ خویش می‌گوید (چاپ فیاض ۴۶۷): و پیغامبر علیه السلام گفته است «اتق شر من أحسنت إليه»، و سخن صاحب شرع حق است؛ و آن را وجه بزرگان چنین گفتند که در ضمن اینست، ای من لا أصل له، که هیچ مردم پاکیزه اصل حق نعمت مصطنع و منعم خویش را فراموش نکنند؛ و لفظ عند من لا أصل له ظاهراً تحریف آن تفسیر است که بصورتی غلط و نامربوط ضمیمه اصل قول شده است. به وجه ثالثی نیز این ضمیمه در بعضی از نسخ کلیله و یکی از نسخ شرح ایبات آن نقل شده است که: و هل جزاء الإحسان إلا الشیئة عند من لا اصل له. نمی‌دانم این آخرین اقدام از برای رفع عیب آن عبارت بوده است یا آن جمله مغلوپ جزء ناقصی از این تتمه گفتار اصلی، و الله أعلم.^{۸۲}

ملاعلی قاری (۴-۱۰۱۴ق) عالم حنفی پس از ذکر عبارت «اتق شر من أحسنت إليه» می‌نویسد:

قَالَ السَّخَاوِيُّ لَا أَعْرِفُهُ وَيُشْبِهُهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ كَلَامِ بَعْضِ السَّلَفِ. وَفِي الْمُجَالَسَةِ لِلدَّيْنَوَرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَوْفُوقًا.^{۸۳}

در نتیجه این عبارت که آن را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) منسوب می‌کنند هیچ سندی ندارد و فقط بر نقل‌های ضعیف متکی است.

با تمام این اوصاف، یکی از معاصران، بدون ذکر منبع، آن را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت داده و نوشته است:

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرموده است: «بترس از شر کسی که به او نیکی کرده‌ای».^{۸۴}

«کشتی‌های مجلل و شاهانه و زیبا» صحیح دانسته شود، این سؤال مطرح می‌شود که این کشتی‌ها متعلق به چه کسانی بود؟ آیا از آن مردم تبرستان بود؟ در این صورت سلطان مسعود غزنوی در پی شناسایی صاحبان ثروتمند این کشتی‌های مجلل برمی‌آمد تا از آنان و یا از خانه آنان خزانه‌اش را معمور کند.

ج ۲، ص ۱۱۵۹، س ۱۷: «جائیه» به صورت «جاشیه» آمده است.

ج ۲، ص ۱۱۶۱، س ۱۳: «راوی» به صورت «روای» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۱۶۱، دو سطر مانده به آخر: گیومه بسته آمده، در حالی که گیومه باز نیامده است.

ج ۲، ص ۱۱۶۱-۱۱۶۲، توضیح ص ۴۶۴، س ۱۶:

درباره روایت «اتق شر من احسنت إليه» که بیهقی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داده است، ولی مصححان منبعی برای آن نیافته‌اند، گفتنی است که در منابع روایی شیعه چنین حدیثی یافت نشد، ولی در تفسیر بیان المعانی، تألیف سید عبدالقادر آل غازی، از مفسران اهل سنت، به صورت خبر منقول از ابوحامد محمد غزالی آمده است.^{۷۸} البته مشخص نکرده که در کدام یک از آثار غزالی این روایت ذکر شده است.

این عبارت در مثنوی معنوی (دفتر سوم، بیت ۲۶۳) هم آمده است: گفت حق است این ولی ای سیبویه / اتق من شر من أحسنَّت إليه.^{۷۹}

بدیع الزمان فروزانفر در احادیث و قصص مثنوی به نقل از المنهج القوی، آن را برگرفته از این روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر کرده است: «اتق شر من احسنت الیه». اما می‌افزاید: «ولی در مجمع الامثال میدانی، طبع تهران، ص ۱۳۰ و در «مجموعه امثال» جزء امثال آمده است».^{۸۰}

در ترجمه کلیله و دمنه نیز این شبه روایت آمده است:

در اثنای این حال آن مار ... گفت: ترا گفته بودیم که «آدمی بدگوهر و بی‌وفا باشد و مکافات نیکی بدی پندارد و مقابله احسان به اِسَاءت لازم شمرد» قال علیه السلام: اتق شر من أحسنت إليه عند من لا أصل له.^{۸۱}

۸۲. همان، ۴۰۵، پاورقی.

۸۳. قاری، ابوالحسن نورالدین علی بن (سلطان) محمد، الأسمار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة المعروف بالموضوعات الکبری، ص ۸۰.

۸۴. امینی گلستانی، محمد، خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۷۸. آل غازی، سید عبدالقادر ملاحویش؛ بیان المعانی، ج ۲، ص ۳۶۲.

۷۹. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، ج ۳-۴، ص ۴۹۷.

۸۰. فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث و قصص مثنوی، ۲۵۳.

۸۱. نصرالله منشی، ابوالمعالی، ترجمه کلیله و دمنه، ص ۴۰۵.

ج ۲، ص ۱۱۶۳، ۵ سطر مانده به آخر: «از آن وعده‌های دروغ و باغهای سبز و سرخ که نشان داد هیچکدام به حقیقت نیبوست.» «باغ سبز» و «باغ سرخ» مترادف نیستند.

ج ۲، ص ۱۱۶۵، توضیح ص ۴۷۳، س ۲۰: حرف «و» در «ولکل اجل کتاب» جزء آیه شریفه ۳۸ سوره مبارکه رعد نیست.

ج ۲، ص ۱۱۶۶، س ۷: «همین» به صورت «همن» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۱۷۴، توضیح ص ۴۹۰، س ۱۰: «ذوالقعدة سال ۴۲۶ از روز یکشنبه برابر با ۷ سپتامبر (شانزده شهریور کنونی) آغاز می‌شده است. بنابراین دو یکشنبه بعد برابر با ۱۵ ذی قعدة و ۳۰ شهریور می‌شده است... ضمناً دوشنبه شانزده ذوالقعدة آن سال برابر با اول مهرماه کنونی و یا هفتم مهرماه آن روزگار (به دلیل سی روزه بودن همه ماههای سال) و با توجه به این که در آن روزگار سال هم حدود ده روز زودتر شروع می‌شده، در نتیجه اول مهرماه تقریباً برابر با مهرگان (۱۶ مهر) بوده است.»

با استفاده از نرم‌افزارهای تبدیل تاریخ NOOR-Date converter و CALH، روز یکم ذی قعدة سال ۴۲۶ ق برابر با ۲۲ شهریور ۴۱۴ هجری شمسی و ۴ مهر ۴۰۴ یزدگردی و ۱۳ سپتامبر ۱۰۳۵ میلادی گرگوری (با اعمال تصحیح حتی برای قبل از ۴ اکتبر ۱۵۸۲ م) و ۷ سپتامبر ۱۰۳۵ میلادی یولیانی بوده است.

بنابراین ۱۵ ذی قعدة ۴۲۶ ق برابر با ۵ مهر ۴۱۴ هجری شمسی و ۱۸ مهر ۴۰۴ یزدگردی بوده است.

مقصود از مهرماه در عبارت «اول مهرماه تقریباً برابر با مهرگان (۱۶ مهر) بوده است» کدام گاه‌شماری است؟ گاه‌شماری جلالی (ملکی) که در آن زمان ابداع نشده بود. اگر مقصود گاه‌شماری یزدگردی است، باید گفت که بر طبق محاسبه با نرم‌افزارهای تبدیل تاریخ، اول مهر ۴۰۴ یزدگردی برابر با ۱۹ شهریور ۴۱۴ هجری شمسی بوده است که با ۱۶ مهر فاصله‌ای اغماض ناپذیر دارد.

نکته دیگر اینکه عبارت «در آن روزگار سال هم حدود ده روز زودتر شروع می‌شده» صحیح نیست؛ زیرا در آن زمان در گاه‌شماری یزدگردی، کیسه مانند امروز اعمال نمی‌شد و به همین دلیل نوروز و مهرگان و دیگر روزهای شاخص از جای حقیقی خود جابه‌جا شد که تفاوت آن هر سال زیادتر می‌شد، نه آنکه همیشه ثابت و معادل ۱۰ روز باشد.

برای مثال در همین سال ۴۱۴ هجری شمسی، نوروز برابر با ۲ جمادی‌الاول ۴۲۶ ق و ۸ فروردین ۴۰۴ یزدگردی و ۲۱ مارس ۱۰۲۵ میلادی گرگوری (با اعمال تصحیح حتی برای قبل از ۴ اکتبر ۱۵۸۲ م) و ۱۵ مارس ۱۰۳۵ میلادی یولیانی بود، یعنی نوروز یزدگردی ۷ روز از نوروز حقیقی جلوتر بود.

اما نوروز ۴۵۸ هجری شمسی برابر با ۹ رمضان ۴۷۱ ق و ۱۹ فروردین ۴۴۸ یزدگردی و ۲۱ مارس ۱۰۷۹ میلادی گرگوری (با اعمال تصحیح حتی برای قبل از ۴ اکتبر ۱۵۸۲ م) و ۱۵ مارس ۱۰۷۹ میلادی یولیانی بود؛ یعنی فاصله نوروز حقیقی و نوروز یزدگردی به ۱۸ روز افزایش یافت.^{۸۵}

ج ۲، ص ۱۱۸۳، توضیح ص ۵۰۶، س ۵: «ترو تبا».

معنای «ترو تبا» روشن است، یعنی «خیس و پریشان».

مسعود غزنوی از کشتی در حال غرق شدن نجات داده شد و در حالتی که «تر» (یعنی «خیس») و «تبا» (یعنی «پریشان و بدحال») بود به ساحل رسید و لباسش را در خیمه عوض کرد.

بنابراین فرض‌های مذکور وجهی ندارد.

ج ۲، ص ۱۱۸۶، س ۷: «عبادت» به صورت «عبارت» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۱۹۲، توضیح ص ۵۳۶، س ۴: «چون جمادی‌الثانی سال ۴۲۹ از ۱۱ مارس (برابر با ۲۰ اسفند کنونی) آغاز می‌شده، بنابراین چهار روز مانده از ماه جمادی‌الاول می‌شود ۱۶ اسفند کنونی، و در نتیجه نوروز آن سال ۱۴ روز نسبت به تقویم کنونی جلوتر بوده است.»

با استفاده از نرم‌افزارهای تبدیل تاریخ NOOR-Date converter و CALH، اول جمادی‌الثانی ۴۲۹ ق برابر با ۲۶ اسفند ۴۱۶ هجری شمسی و ۵ فروردین ۴۰۷ یزدگردی و ۱۷ مارس ۱۰۳۸ میلادی گرگوری (با اعمال تصحیح حتی برای قبل از ۴ اکتبر ۱۵۸۲ م) و ۱۱ مارس ۱۰۳۸ میلادی یولیانی بود.

همچنین ۲۶ جمادی‌الاول ۴۲۹ ق برابر با ۲۱ اسفند ۴۱۶ هجری شمسی و ۵ اندرگاه (آخرین روز سال) ۴۰۶ یزدگردی و ۱۲ مارس ۱۰۳۸ میلادی گرگوری (با اعمال تصحیح حتی برای قبل از ۴ اکتبر ۱۵۸۲ م) و ۶ مارس ۱۰۳۸ میلادی یولیانی بود.

۸۵. برای آگاهی از گاه‌شماری‌های مذکور نک: دانشنامه جهان اسلام، تقویم؛ لغت‌نامه دهخدا؛ جلالی.

تردیدی نیست که مقصود از نوروز در تاریخ بیهقی، نوروز در تقویم یزدگردی است که از دید مصححان پنهان مانده است یا اینکه از روش‌های تبدیل تاریخ به درستی استفاده نکرده‌اند.

ج ۲، ص ۱۱۹۹، چهار سطر مانده به آخر: «دزدیده» به صورت «درزیده» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۲۰۱، توضیح ص ۵۶۱، س ۳: «ماه ذوالحجه سال ۴۲۹ از چهار سپتامبر آغاز می‌شده، در نتیجه نهم آن ماه برابر با سیزده سپتامبر، یعنی ۲۲ شهریور کنونی می‌شده که با مهرگان یعنی ۱۶ مهر ۲۴ روز فاصله داشته.»

با استفاده از نرم‌افزارهای تبدیل تاریخ NOOR-Date converter و CALH، ۹ ذی حجه ۴۲۹ ق برابر با ۲۷ شهریور ۴۱۷ هجری شمسی و ۱۰ مهر ۴۰۷ یزدگردی و ۱۸ سپتامبر ۱۰۳۸ میلادی گرگوری (با اعمال تصحیح حتی برای قبل از ۴ اکتبر ۱۵۸۲ م) و ۱۲ سپتامبر ۱۰۳۸ میلادی یولیانی بود.

همچنان‌که مکرر گفته شد، مناسبت‌های تقویم شمسی در آن زمان براساس گاه‌شماری یزدگردی بود. بنابراین در آن سال، جشن مهرگان را در ۱۰ مهر یزدگردی، یعنی شش روز زودتر از ۱۶ مهر انجام دادند که مصادف با ۲۷ شهریور کنونی بود، نه ۲۲ شهریور کنونی که نظر مصححان است و قائل به ۲۴ روز فاصله شده‌اند. البته در این صورت هم از ۲۲ شهریور کنونی تا ۱۶ مهر ۲۵ روز فاصله است نه ۲۴ روز.

ج ۲، ص ۱۲۰۴، س ۱۸: «نوروز» به صورت «نورز» آمده است.

ج ۲، ص ۱۲۱۲، توضیح ص ۶۱۰، س ۵: «جیحون هیچگاه پل و سد نداشته است.»

این جمله خلاف تعلیق ص ۵۷۰، س ۱۹ است: «اشاره است به پلی که سلطان محمود در اواخر سال ۴۱۵ بر روی جیحون بسته بود.»

ج ۲، ص ۱۲۱۳، سه سطر مانده به آخر؛ Pandanus odoratissimus صحیح است، نه Pandanus Ordoratissimus.^{۸۶}

ج ۲، ص ۱۲۲۰، س ۱۳: «مردمان» به صورت «مرمان» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۲۲۲، توضیح ص ۶۳۳، س ۷: «چون در سال ۴۳۱ جمادی‌الآخر ۲۹ روزه بوده و از دوشنبه ۱۸ فوریه آغاز می‌شده، در نتیجه هجدهم جمادی‌الآخر آن سال (نوروز) برابر بوده است با ۶ مارس (۱۶ اسفند) و چنان‌که قبلاً هم گفته‌ایم، معمولاً سال چند روز جلوتر از بهار بوده است و این تاریخ صحیح است.»

با استفاده از نرم‌افزارهای تبدیل تاریخ NOOR-Date converter و CALH، ۱۸ جمادی‌الثانی ۴۳۱ ق برابر با ۲۲ اسفند ۴۱۸ هجری شمسی و ۱ فروردین ۴۰۹ یزدگردی و ۱۲ مارس ۱۰۴۰ میلادی گرگوری (با اعمال تصحیح حتی برای قبل از ۴ اکتبر ۱۵۸۲ م) و ۶ مارس ۱۰۴۰ میلادی یولیانی بود.

دلیل دیگری است بر اینکه مناسبات شمسی را با تقویم یزدگردی حساب می‌کردند و شکی نمی‌ماند که نوروز را براساس تاریخ یزدگردی می‌گرفتند.

ج ۲، ص ۱۲۲۲، توضیح ص ۶۳۶، س ۳: «به رغم دعوی بیهقی که گفته است: بزرگترین دشنام سلطان مسعود بی‌حمیتان بود، این جا می‌بینیم که دشنام‌های بدتر از آن هم برزانش می‌گذشته است.»

ممکن است در آن زمان، «بی حمیت» دشنامی سخت تر از «قواد» بوده باشد. مؤدبانه و غیرمؤدبانه بودن لغات و ترکیبات، همیشه یکسان نبوده است. برای مثال ترکیب «غلط کردن» که اکنون توهین آمیز است تا پیش از قرن اخیر توهین آمیز نبود.^{۸۷}

ج ۲، ص ۱۲۲۵، س ۶: «تحریفاتی» به صورت «تحریفایی» آمده است.

درباره خرائتکین گفتنی است که ضبط لغت نامه دهخدا و برهان قاطع به صورت خرائتگین (با کاف فارسی) است.

ج ۲، ص ۱۲۲۵-۱۲۲۶، توضیح ص ۶۵۱، س ۹: «معنی عبارت این است که سلطان قصد رفتن داشت، اما دستور داد پرچم‌ها و علم‌ها را باز می‌کردند و برمی‌افراشتند تا آنها که از پی می‌آیند، متوجه شوند که سلطان از این جا گذشته است».

توضیح مزبور درباره این عبارت تاریخ بیهقی است: «کار رفتن می‌ساختند و علامت‌ها فرومی‌گشادند، و آن را می‌ماندند تا کسانی از اعیان که رسیدنی است دررسند».

اما معنای دقیق سخن بیهقی چنین است: آماده رفتن می‌شدند و پرچم‌ها را جمع می‌کردند (تا راحت تر فرار کنند) و گویا منتظر بودند تا آن دسته از بزرگان که توانسته‌اند خود را نجات دهند برسند و با هم بروند.

امروزه نیز بعد از اتمام راه‌پیمایی، پرچم را به دور چوب آن می‌پیچند تا حمل و نقل آن راحت تر باشد.

ج ۲، ص ۱۲۲۷، شش سطر مانده به آخر: «ویس و رامین» به صورت «ویس رامین» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۲۲۸، توضیح ص ۶۵۹، س ۱: شایسته است اضافه شود که عبارت «فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ» در متون روایی، از جمله کتاب شریف کافی (ج ۸ ص ۱۳، چاپ اسلامیة؛ ج ۱۵، ص ۳۹، چاپ دارالحدیث) آمده است.

ج ۲، ص ۱۲۲۹، توضیح ص ۶۶۵، س ۹: «یوم حنین اذ اعجبتکم: بخشی است از آیه ۲۵ سوره توبه (۹) که خطاب به کفار می‌گوید: در روز جنگ حنین شمار فراوانتان شما را دچار غرور کرده بود».

مخاطب آیه، کفار نیستند، بلکه مسلمانان هستند که برخلاف اغلب جنگ‌های صدر اسلام، در جنگ حنین سپاهی پُرشمار داشتند و به همین دلیل دچار غرور شدند.^{۸۸}

ج ۲، ص ۱۲۳۰، س ۶: معادل انگلیسی و فرانسوی عشای ربانی eucharistie است نه eucaristie.

ج ۲، ص ۱۲۳۳، س ۱۲-۱۴: «مشتري... مهمترین سیاره منظومه شمسی و پنجمین آنها از لحاظ فاصله تا خورشید، واقع در آسمان ششم که خانه در برج قوس و حوت دارد».

مهم‌ترین از چه نظر؟ در واقع مشتری بزرگ‌ترین سیاره منظومه شمسی است.

مقصود از «خانه در برج قوس و حوت دارد» چیست؟ یکی از معانی خانه، برج است. در این صورت معنی آن چنین می‌شود که مشتری در برج‌های قوس و حوت است، اما سیاره مشتری تمام منطقه البروج را از حَمَل تا حوت می‌پیماید و این‌طور نیست که فقط در این دو خانه (برج) باشد.

۸۷. نجفی، ابوالحسن، غلط‌نویسیم (فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی)، ص ۲۸۲.

۸۸. برای آگاهی از تفسیر این بخش از آیه، نک: طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۹۱.

با یا بدون ذکر گوینده و به صورت مثل، در متون متعدد ادبیات عرب، از جمله الامثال المولده،^{۹۲} ربیع الأبرار و نصوص الاخبار،^{۹۳} محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء^{۹۴} آمده است. راغب اصفهانی در محاضرات الادباء بدون ذکر سند، آن را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز نسبت داده است، اما در منابع روایی شیعه و همچنین منابع اصلی و تا حدی فرعی حدیث در نزد اهل سنت چنین روایتی از آن حضرت یافت نشد.

ج ۲، ص ۱۴۶۸: أَلْهُم: ... محل آن باید با محمودآباد کنونی یا اندکی غربی تر از آن انطباق داشته باشد. معلوم نشد که اینک اثر و نامی از این شهرک باقی هست یا نه؟^{۹۵}

در منابع تاریخی و جغرافیایی از شهری تاریخی و بندری به نام «عین الهم» در مازندران نام برده شده که املا و تلفظ و حتی مکان دقیق این شهر، گونه‌گون نقل شده است و ابهاماتی درباره آن وجود دارد.

برای این شهر نام‌های مختلفی ذکر شده است:

۱. عینُ أَلْهُم [Eyn-ol-Ham(m)]

۲. عینُ أَلْهُم [Eyn-ol-Hom(m)]

۳. عینُ أَلْهُم [Eyn-e-Alhom]

۴. چشمهُ أَلْهُم [Cheshme-ye-Alhom]

۵. عینُ أَلْهُم [Eyn-e-Alham]

۶. أَلْهُم [Alham]

۷. أَلْهُم [Ahlam]

۸. أَلْهُم [Ahlom]

اکنون شهر و یا روستایی به نام عین الهم در استان مازندران وجود ندارد، ولی در پنج کیلومتری غرب محمودآباد روستایی به نام اهلُم واقع است که جدا از هم خوانی مکانی، نامش با همین املا ولی با تلفظ اهلُم در برخی از متون تاریخی و جغرافیای آمده است و می‌توان آن را محتمل‌ترین گزینه برای مکان‌یابی شهر تاریخی عین الهم دانست.

از جمله شهاب‌الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله حَمَوِی (۵۷۵-۶۲۶ق)، جغرافی‌دان بزرگ قرن هفتم، در کتاب معروف مُعْجَمُ الْبُلْدَان آورده است:

برای بعضی از خوانندگان نیز ممکن است این تصور پیش بیاید که شاید منظور، شرف این سیاره است، ولی شرف مشتری در برج سرطان است.^{۸۹}

در واقع مقصود از عبارت «خانه در برج قوس و حوت دارد» چنین است: یکی از تقسیم‌بندی‌ها در نجوم قدیم آن بود که برای هر ستاره‌ای یک یا دو برج در نظر گرفته و آن ستاره به آن برج (ها) منسوب می‌شد که برج‌های مشتری، قوس و حوت بود.^{۹۰}

توضیح باید روشن‌کننده باشد، نه آنکه برای خواننده ابهام جدید ایجاد کند.

ج ۲، ص ۱۲۳۷، س ۲: «درج بخشی از آیه ۲ سوره مائده (۵) است در متن».

صحیح، آیه ۱ سوره مائده است. البته ممکن است گفته شود که طبق نظر علمای شیعه، «بسم الله الرحمن الرحيم» در تمام سوره‌ها جزء آیات قرآن محسوب می‌شود. پاسخ آن است که حتی با این فرض، در قرآن‌های متداول در کشورمان عبارت شریف «بسم الله الرحمن الرحيم» جز در سوره مبارکه حمد شماره آیه ندارد. بنابراین در اینجا نیز آیه ۱ سوره مائده صحیح است.

ج ۲، ص ۱۲۴۹، توضیح ص ۷۱۷، س ۵: «ادب ... الدرس، مثلی است که در ایران و قلمرو زبان فارسی بسیار مشهور است، اما در کتب امثال عربی نیامده است».

مَثَل «ادب النفس خیر من ادب الدرس» در کتاب التمثیل و المحاضره تألیف ثعالبی (۳۵۰-۴۲۹ق) که معاصر بیهقی بود آمده است.^{۹۱}

ج ۲، ص ۱۲۵۷، س ۳: «السیف» به صورت «اسیف» چاپ شده است.

ج ۲، ص ۱۲۶۱، توضیح ص ۷۴۱، س ۶: «به رغم تأکید بیهقی بر مثل بودن این عبارت، ما آن را در کتب امثال نیافتیم».

عبارت «إِذَا اجْتَمَعُوا غَلَبُوا وَإِذَا تَفَرَّقُوا لَمْ يُعْرِفُوا» سخن منقول از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصف فروماگان است که در کتاب شریف نهج البلاغه نیز آمده است.^{۹۲} این سخن حضرت

۸۹. بیرونی، ابوریحان، التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، ص ۳۹۹.

۹۰. در این مورد نک: بیرونی، ابوریحان، التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، ص ۳۹۶.

۹۱. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، التمثیل والمحاضره، ص ۱۸۸.

۹۲. رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ترجمه: سید جعفر شهیدی، ۳۹۵ (حکمت ۱۹۹).

۹۳. خوارزمی، ابوبکر، الامثال المولده، ص ۱۲۱.

۹۴. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، ربیع الأبرار و نصوص الاخبار، ج ۲، ص ۳۴۶.

۹۵. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل، محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۶.

أهلم به ضم لام، شهرکی در ساحل دریای آبسکون از مناطق طبرستان، منسوب است به آن ابراهیم بن احمد اهلمی، روایت کرده از احمد بن یوسف، روایت کرده است از او باکویه.^{۹۶}

مختصات مرکز این روستا ۵۲ درجه و ۱۳ دقیقه و ۳ ثانیه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه و ۵۸ ثانیه عرض شمالی است.^{۹۷}

اما در اینجا اشکالی مطرح می‌شود و آن اینکه روستای مذکور ۲۵۰ متر با دریا فاصله دارد و چگونه می‌توان آن را همان بندر تاریخی عین‌الهم دانست؟

در پاسخ باید گفت تغییر مکان در حد چند کیلومتر در روستاها و حتی شهرهای زیادی به دلایل مختلف از جمله جنگ و تغییر مسیر رود و نظایر آن در طی قرون رخ داده است و می‌توان چنین فرضی را برای عین‌الهم نیز در نظر گرفت.

ولی موضوع این است که «احتمال» با «دلیل» فرق دارد و برای اینکه روستای اهلَم فعلی را همان عین‌الهم بدانیم تا حد ممکن باید دلیل قانع‌کننده‌ای برای فاصله داشتن این روستا با دریا و غیربندری بودنش بیابیم.

در اینجا است که توجه به نوسانات سطح آب دریای خزر موجب گره‌گشایی می‌شود. سطح آب دریای خزر در سال ۲۰۱۵ م در حدود ۲۷/۵ متر پایین‌تر از سطح آب‌های آزاد بود،^{۹۸} ولی در حوالی سال ۱۰۰۰ م یعنی زمان تألیف کتاب حدود العالم، سطح دریای خزر ۲۵/۵- متر، یعنی دو متر از سطح فعلی بالاتر بود. در حدود سال ۱۳۰۰ م، یعنی حوالی تألیف کتاب تقویم البلدان، سطح دریای خزر از این هم بالاتر و ۱۹- متر بود.^{۹۹}

این مقدار بالاتر بودن آب دریا در مقایسه با سطح فعلی به معنای آن است که خط ساحل، جنوب‌تر از مکان فعلی‌اش بود. به عبارت دیگر در آن زمان عین‌الهم شهری ساحلی بود، ولی اکنون با پس‌روی دریا از ساحل دور شده است.

به احتمال قریب به یقین، شهر بندری و تاریخی عین‌الهم که نامش به صور مختلف در منابع تاریخی و جغرافیایی آمده، همان روستای اهلَم واقع در دهستان اهلَم رُستاق شمالی از بخش مرکزی شهرستان محمودآباد است که بر طبق سرشماری سال ۱۳۹۰ جمعیت آن ۱۶۵۶ نفر است.

روستای اهلَم، وطن مادری علامه حسن حسن‌زاده آملی محسوب می‌شود و خود در شعری گفته است:

بیامی پرس از دریا و بیشه / ز دیه اهلَم و دیه همیشه.^{۱۰۰} در نقشه آخر جلد دوم کتاب، رویان شهری ساحلی نشان داده شده که اشتباه است. گویا شهر فعلی رویان که نامش تا سال ۱۳۷۶ الَمده / عَلمده بود منشأ این اشتباه شده است.

رویان نام قدیمی قسمت غربی مازندران بود که از رود هراز و نزدیک شهر دماوند در شرق تا رود چالوس در غرب و از ساحل دریای خزر در شمال تا کوه‌های توجال در جنوب امتداد داشت و مرکز آن شهر رویان (کُجور فعلی واقع در شهرستان نوشهر) بود که بزرگ‌ترین شهر کوهستانی تبرستان محسوب می‌شد.^{۱۰۱}

۹۶. یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۸۴.

۹۷. پایگاه ملی نام‌های جغرافیایی ایران.

۹۸. قمری فتیده، محمد، وحدتی‌نسب، حامد، موسوی، سیدمهدی؛ «نوسانات آب دریای مازندران از هزاره سوم ق.م تا هزاره اخیر و تأثیر آن بر پراکنش مراکز استقرار در جنوب شرق دریای مازندران»، ص ۴۷-۴۸.

۹۹. همان.

۱۰۰. حسن‌زاده آملی، هزارویک کلمه، ج ۲، ص ۷۵.

۱۰۱. آملی، اولیاءالله، تاریخ رویان، ص ۱۲-۱۳؛ معین، فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۶۳۵.

کتابنامه

- آدینه کلات، فرامرز، ساکت، سلمان؛ نقد و بررسی تصحیح جدید تاریخ بیهقی؛ جستارهای ادبی، ش ۱۷۲، بهار، ص ۱۴۹-۱۷۷، ۱۳۹۰.
- آل غازی، سید عبدالقادر ملاحویش؛ بیان المعانی؛ ج ۶، مطبعة الترقی، ج ۱، دمشق، ۱۳۸۲ق.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ تصنیف غررالحکم و دررالکلم؛ دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۱، قم، ۱۳۶۶.
- آملی، اولیاءالله؛ تاریخ رویان؛ به کوشش منوچهر ستوده؛ بنیاد فرهنگ ایران، چ ۱، تهران، ۱۳۴۸.
- آیتی، محمدابراهیم؛ تاریخ پیامبر اسلام؛ دانشگاه تهران، چ ۶، تهران، ۱۳۷۸.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن؛ تاریخ طبرستان؛ به کوشش عباس اقبال آشتیانی؛ پدیده خاور، چ ۲، تهران، ۱۳۶۶.
- ابن بی‌بی، حسین بن محمد بن علی جعفری رُغدی؛ اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوق نامه ابن بی‌بی؛ به کوشش محمدجواد مشکور؛ کتاب فروشی تهران، چ ۴، تهران، ۱۳۵۰.
- ابن بیطار، عبدالله بن احمد؛ الجامع لمفردات الادویه و الاغذیه؛ ج ۴، دارالکتب العلمیه، چ ۱، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- ابن سعد، ابو عبدالله محمد؛ الطبقات الکبری؛ ترجمه: محمود مهدوی دامغانی؛ فرهنگ و اندیشه، ج ۸، تهران، ۱۳۷۴.
- ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج ۱۵، دار صادر، چ ۳، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- ابوالفتح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن؛ ج ۲۰، تصحیح: محمد مهدی ناصح، محمد جعفر یاحقی؛ بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چ ۱، مشهد، ۱۴۰۸ق.
- ابوالفرج رُونی؛ دیوان استاد ابوالفرج رونی؛ به کوشش پروفیسور چایکین / محمدعلی ناصح، مطبعة شوروی؛ ضمیمه سل ششم مجله ارمغان، تهران، ۱۳۰۴.
- احمدی گیوی، حسن؛ دستور تاریخی فعل؛ ج ۲، قطره، تهران، ۱۳۸۰.
- اخپانی، جمیل، سلمانی، حمیدرضا؛ توضیح برخی مشکلات در تصحیح جدید تاریخ بیهقی؛ جمیله اخپانی، حمیدرضا سلمانی، گزارش میراث ضمیمه ش ۳، ص ۱۶-۲۳، ۱۳۹۱.
- اکبرزاده، هادی؛ سخت جگرآور، سخت جگر، توضیحی کوتاه در ضبط نادرست عبارتی از تاریخ بیهقی؛ گزارش میراث، دوره دوم، سال پنجم، ش ۴۹، ص ۴۱-۴۲، ۱۳۹۰.
- امینی گلستانی، محمد؛ خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من؛ سپهرآذین، قم، ۱۳۹۰.
- انوری، حسن؛ فرهنگ بزرگ سخن؛ ج ۸، جلد، سخن، چ ۲، تهران، ۱۳۸۲.
- انوری، حسن؛ ذیل فرهنگ بزرگ سخن؛ سخن، چ ۱، تهران، ۱۳۹۰.
- انوری، حسن، احمدی گیوی، حسن؛ دستور زبان فارسی؛ ج ۲، فاطمی، ویرایش ۴، چ ۴، تهران، ۱۳۹۳.
- انوری، حسن، عالی عباس‌آباد، یوسف؛ فرهنگ درست‌نویسی سخن؛ سخن، چ ۳، تهران، ۱۳۹۰.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی؛ برهان قاطع؛ ج ۵، به کوشش محمد معین؛ ابن سینا، چ ۲، تهران، ۱۳۴۲.
- بسمل شیرازی، علی اکبر بن علی؛ خطی، شرح سی فصل؛ تصویر نسخه خطی / متن حروف نگاری شده در نرم افزار نجوم در اسلام و ایران، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، ۱۳۴۲.
- بیرشک، احمد؛ گاه‌شماری ایرانی؛ بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی، ویرایش ۳، چ ۱، تهران، ۱۳۸۰.
- بیرونی، ابوریحان؛ التفهیم لاولئیل صناعة التنجیم؛ مقدمه: جلال‌الدین همایی؛ بابک، چ ۱، تهران، ۱۳۶۲.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین؛ دیبای دیداری (متن کامل تاریخ بیهقی)؛ به کوشش محمد جعفر یاحقی و علی سیدی؛ سخن، چ ۱، تهران، ۱۳۹۰.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین؛ تاریخ بیهقی؛ ج ۲، جلد، به کوشش محمد جعفر یاحقی و علی سیدی؛ سخن، چ ۴، تهران، ۱۳۹۲.
- پایگاه ملی نام‌های جغرافیایی ایران، وبگاه: <http://gndb.ncc.org.ir>.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل؛ التمثیل و المحاضره؛ تصحیح: قصی الحسین؛ الهلال، چ ۱، بیروت، ۲۰۰۳م.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح؛ ترجمه تاریخ یمینی؛ ج ۳، تصحیح: جعفر شعار؛ علمی فرهنگی، چ ۳، تهران، ۱۳۷۴.
- جعفری، عباس؛ گیتاشناسی ایران؛ جلد دوم، رودها و رودنامه ایران؛ گیتاشناسی، چ ۳، تهران، ۱۳۸۴.
- حاج بابایی، محمدرضا؛ تاریخ بیهقی، کتابی از میان رفته یا آرزویی شکل نگرفته (نظریه‌ای درباره حجم و محتوای تاریخ بیهقی)؛ متن پژوهی ادبی، سال ۱۹، ش ۶۳، بهار، ص ۲۳-۵۴، ۱۳۹۴.
- حسن دوست، محمد؛ فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی؛ ج ۵، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چ ۲، تهران، ۱۳۹۳.
- حسن زاده آملی، حسن؛ هزارویک کلمه؛ ج ۶، قم؛ بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
- خوارزمی، ابوبکر؛ الامثال المولده؛ تصحیح: محمدحسین الاعرجی؛ دارالتقافیه، چ ۱، ابوظبی، ۱۴۲۴ق/۲۰۰۳م.
- دانشنامه جهان اسلام؛ وبگاه: <http://rhc.ac.ir>.
- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ وبگاه: <http://www.cgie.org.ir>.
- دقیقی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد؛ دیوان ابومنصور محمد بن احمد دقیقی طوسی؛ به کوشش محمدجواد شریعت؛ اساطیر، چ ۲، تهران، ۱۳۷۳.
- دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه؛ چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۲۵.
- دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه؛ نرم افزار، نسخه ۵، دانشگاه تهران، ۱۳۲۵.
- دهقانی، محمد؛ ملاحظاتی درباره تصحیح جدید تاریخ بیهقی؛ نگاه نو، ش ۹۵، ص ۸۴-۸۸، ۱۳۹۱.
- رازی، ابوبکر محمد بن زکریا؛ مقالة فی نفرس؛ تصحیح: یوسف زیدان؛ دانشگاه علوم پزشکی ایران، چ ۱، تهران، ۱۳۸۷.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل؛ محاضرات الادیاء و محاورات الشعراء و البلغاء؛ ج ۲، تصحیح: عمر فاروق طباع؛ دارالارقم بن ابی الارقم، چ ۱، بیروت، ۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م.
- رضی، محمد بن حسین؛ نهج البلاغه؛ ترجمه: سید جعفر شهیدی؛ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ ۳، تهران، ۱۳۷۱.
- زجاجی، حکیم؛ همایون نامه (تاریخ منظوم زجاجی)؛ ج ۲، تصحیح علی پیرنیا؛ آثار، چ ۱، تهران، ۱۳۸۳.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر؛ ربیع الابرار و نصوص الاخبار؛ ج ۵، تصحیح: عبدالامیر مهنا؛ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چ ۱، بیروت، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۹م.
- سالمیان، غلامرضا، باری، سهیل؛ نگاهی به تعلیقات دکتر یاحقی و سیدی بر تاریخ بیهقی؛ کتاب ماه ادبیات، ش ۵۵ (پیاپی ۱۶۹)، آبان، ص ۶۳-۶۷، ۱۳۹۰.

- سلطاني، ابوالقاسم؛ دائرةالمعارف طب سنتي (گياهان دارويي)؛ ج ۳، ارجمند (دانشگاه علوم پزشکي و خدمات درمانی)، ج ۱، تهران، ۱۳۸۳.
- سميعی (گيلاني)، احمد؛ نگارش و ويرايش؛ سمت، ج ۹، تهران، ۱۳۸۷.
- سنایي غزنوي، حکيم ابوالمجد مجدود بن آدم؛ ديوان حکيم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایي غزنوي؛ به کوشش مدرس رضوي؛ سنایي، ج ۷، تهران، ۱۳۸۸.
- صدرالدين حسيني، صدرالدين ابوالحسن علي بن ناصر بن علي حسيني؛ زبدةالتواريخ (اخبار امرا و پادشاهان سلجوقي)؛ ترجمه رمضان علي روح اللهی؛ تصحيح محمد نورالدين؛ ايل شاهسون بغدادی، ج ۱، تهران، ۱۳۸۰.
- طباطبايي، محمدحسين؛ ترجمه تفسير الميزان؛ ۲۰ جلد، مترجم؛ محمدباقر موسوي همداني؛ جامعه مدرسین حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامي، ج ۵، قم، ۱۳۷۴.
- طبري، ابوجعفر محمد بن جرير؛ تاريخ الامم و الملوك (تاريخ الطبري)؛ ج ۱۱، روائع التراث العربي، ج ۲، بيروت، ۱۳۸۷ق.
- عتبي، ابونصر محمد بن عبدالجبار اليميني؛ تصحيح؛ احسان ذنون الثامري؛ دارالطباعه، ج ۱، بيروت، ۱۴۲۴ق/ ۲۰۰۴م.
- فرشيدورد، خسرو؛ دستور مفصل امروز؛ سخن، ج ۱، تهران، ۱۳۸۲.
- فروزانفر، بديع الزمان؛ احاديث و قصص مثنوي؛ ترجمه كامل و تنظيم مجدد؛ حسين داودي؛ اميركبير، ج ۲، تهران، ۱۳۸۱.
- قائني، حبيب الله شيرازي؛ ديوان حکيم قائني شيرازي؛ به کوشش محمدجعفر محبوب؛ اميركبير، ج ؟، تهران، ۱۳۳۶.
- قاري، ابوالحسن نورالدين علي بن (سلطان) محمد؛ الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة المعروف بالموضوعات الكبرى؛ دارالامانة / مؤسسه الرساله، بيروت.
- قمري فتيد، محمد، وحدتي نسب، حامد، موسوي، سيدمهدي؛ «نوسانات آب دريای مازندران از هزاره سوم ق.م تا هزاره اخير و تأثير آن بر پراکنش مراکز استقراری در جنوب شرق دريای مازندران»، پژوهش های جغرافياي طبيعي، دوره ۴۷، ش ۱، بهار، ص ۲۷-۵۶، ۱۳۹۴.
- قهرمان، احمد، اخوت، احمدرضا؛ تطبيق نام های کهن گياهان دارويي با نام های علمي؛ دانشگاه تهران، ج [۱]، تهران، ۱۳۸۳.
- کليني، محمد بن يعقوب؛ الکافي، ج ۸، تصحيح؛ علي اکبر غفاري و محمد آخوندی؛ دارالکتب الاسلاميه، ج ۴، تهران، ۱۴۰۷ق.
- کليني، محمد بن يعقوب؛ الکافي، ج ۱۵، دارالحدیث، ج ۱، قم، ۱۴۲۹ق.
- کومار، ويجايا (Kumar, Vijaya)؛ کتاب کوچک زبان بدن؛ ترجمه: زهره زاهدي؛ جيحون، ج ۳، تهران، ۱۳۷۸.
- گرديزي، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک؛ زين الاخبار؛ تصحيح: عبدالحی حبيبي؛ دنياي کتاب، ج ۱، تهران، ۱۳۶۳.
- گنابادی، مظفر بن محمدقاسم؛ خطي، شرح بيست باب نام در معرفت تقويم تام؛ تصوير نسخه خطي / متن حروف نگاري شده در نرم افزار نجوم در اسلام و ايران ۱، مرکز تحقيقات کامپيوتري علوم اسلامي.
- مرعشي، سيدظهيرالدين بن سيدنصيرالدين؛ تاريخ طبرستان و رويان و مازندران؛ به کوشش محمدحسين تسيحي؛ شرق، تهران، ۱۳۴۵.
- مرکز تحقيقات کامپيوتري علوم اسلامي، نرم افزار تاريخ ايران اسلامي.
- مرکز تحقيقات کامپيوتري علوم اسلامي، نرم افزار جامع تفاسير نور، نسخه ۳.
- مرکز تحقيقات کامپيوتري علوم اسلامي، نرم افزار کتابخانه جامع طب، نسخه ۱/۵.
- مرکز تحقيقات کامپيوتري علوم اسلامي، نرم افزار نجوم در اسلام و ايران،
- نسخه ۱.
- مسعود سعد سلمان؛ ديوان مسعود سعد سلمان؛ گلشايي، ج ۱، تهران، ۱۳۶۲.
- مصاحب، غلامحسين و همکاران؛ دايرةالمعارف فارسي؛ ج ۳، شرکت سهامي کتاب های جيبی، وابسته به اميركبير، ج ۳، تهران، ۱۳۸۱.
- مظفريان، ولي الله؛ فرهنگ نام های گياهان ايران؛ فرهنگ معاصر، ج ۲، تهران، ۱۳۷۷.
- مظفريان، ولي الله؛ فرهنگ اصطلاحات گياه شناسي؛ فرهنگ معاصر، ج ۲، تهران، ۱۳۸۹.
- مظفريان، ولي الله؛ شناخت گياهان دارويي و معطر ايران؛ فرهنگ معاصر، ج ۱، تهران، ۱۳۹۱.
- ملكونوف / عزالدوله؛ سفرنامه ايران و روسيه؛ تصحيح؛ محمد گلبن، فرامرز طالبي؛ دنياي کتاب، ج ۱، تهران، ۱۳۶۳.
- مولوي، جلال الدين محمد؛ کليات شمس تبريزي؛ مطابق نسخه تصحيح شده بديع الزمان فروزانفر؛ نگاه، ج ۱، تهران، ۱۳۷۱.
- مولوي، جلال الدين محمد؛ مثنوي معنوي؛ تصحيح؛ رينولد نيکلسون؛ تصحيح مجدد و ترجمه؛ حسن لاهوتي؛ ميراث مکتوب، ج ۱، تهران، ۱۳۹۳.
- ميرحيدر، حسين؛ معارف گياهي؛ ج ۸، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ج ۷، تهران، ۱۳۸۵.
- نجفي، ابوالحسن؛ غلط نويسيم (فرهنگ دشواری های زبان فارسي)؛ مرکز نشر دانشگاهي، ج ۵، تهران، ۱۳۷۲.
- نصرالله منشي، ابوالمعالي؛ ترجمه کليله و دمنه؛ تصحيح و توضيح؛ مجتبي مینوي طهراني؛ اميركبير، ج ۲۴، تهران، ۱۳۸۲.
- نفيسي، سعيد؛ در پيرامون تاريخ بيهقي (شامل آثار گمشده ابوالفضل بيهقي و تاريخ غزنويان)؛ فروغی، ج ؟، تهران، ۱۳۴۲.
- نواده مهلب، پسر محمد پسر شادي؛ مجمل التواريخ و القصص؛ تصحيح محمدتقي بهار؛ کلاله خاور، ج ۲، تهران، بی تا.
- نوبری، شهاب الدين احمد بن عبدالوهاب؛ نهاية الارب في فنون الادب؛ ۳۳ ج، دارالکتب و الوثائق القومية، ج ۱، قاهره، ۱۴۲۳ق.
- ياقوت حموي، شهاب الدين ابوعبدالله؛ معجم البلدان؛ ۷ جلد، دارصادر، ج ۲، بيروت، ۱۹۹۵م.
- يزداني، عباس؛ اعجاز عددي و نظم رياضي قرآن؛ کيهان انديشه، ش ۶۷، مرداد و شهريور، ص ۶۲-۸۴، ۱۳۷۵.

Encyclopædia Iranica, <http://www.iranicaonline.org>.

Encyclopedia of Life, <http://eol.org>.

Oxford Advanced Learner's Dictionary 8th edition CD-ROM